

روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد

(کارنامه)

جلد اول از ۱۱ تیر ماه تا ۳۱ مرداد ماه ۱۳۵۹
تاریخ انتشار آذر ماه ۱۳۵۹

جلد اول در دو قسمت در دسترس شماست

بخش اول

از چهارشنبه ۱۱ تیر ماه ۱۳۵۹
تا یکشنبه ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۹

بخش دوم

از دوشنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۹
تا جمعه ۳۱ مرداد ۱۳۵۹

تنظیم برای سایت از انتشارات انقلاب اسلامی

دوشنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۹

امروز صبح که برخاستم صحبت‌های امام را حضور شورای عالی قضایی خواندم در چند مورد امام گفته بودند که اشتباه شده، یکی تشکیل دولت موقت، کردستان، وزرایی که انتخاب شده‌اند و درست کار نمی‌کنند یا نکرده‌اند و این که وزرا باید مکتبی و قاطع و جوان باشند. و از مطالب دیگر امام می‌گذرم و درباره همین چند مسئله بعضی نکات را توضیح می‌دهم.

صبح که این مطالب را خواندم، جمله‌ای در آغاز نامه خودم اضافه کردم و چند جمله‌ای هم در پایان نامه، در آغاز نامه نوشتم: این عریضه را دیشب نوشتم و صبح بیانات شما را خواندم، بنظرم رسید از این عریضه برخی از توجهات الهی بوده است، در مورد دولت بازرگان. من در همان زمان، دو سه گزارش تحلیل وضع، دیدگاهها و امکانات دولت مهندس بازرگان، برای مواجهه با وضع خدمت ایشان دادم و مخالف بودم با تشکیل آن دولت.

بعد، در مورد کردستان نیز به همین ترتیب وقتی به کردستان رفتیم، گزارشی به ایشان دادیم و به همین قیاس، آنچه در آنجا می‌شد را انتقاد کردم و پیشنهادهای مشخصی درباره آنجا ارائه دادم و این صحبتها را در مجامع عمومی در کردستان در همان وقت شرط کردم، اما وقتی که انتخابات ریاست جمهوری انجام شد، دو تا راه حل پیشنهاد شد:

- یک راه حل این بود که من از مداخله در کارها خودداری کنم تا تشکیل مجلس و با مراسم سوگند شروع رسمی به کار کنم.
- دوم اینکه بلافاصله دولت جدید تشکیل بشود و شروع به کار بکند تا تشکیل مجلس، بعد، پیشنهاد شد (بعضی از اعضای شورا پیشنهاد کردند و اکثریت هم رأی داد) که شورا منحل بشود و آن دولت کار بکند و اختیارات شورا هم به آن دولت داده شود، این طرح نشد، تا این که من یک نوبت برای این که ابهامی، تردیدی، سوءظنی هیچ ممکن نباشد فرزند امام را برای نخست وزیری پیشنهاد کردم. بعد هم سه ماده مشهور را پیشنهاد کردم که موافقت شد، ولی در عمل انجام نگرفت.

منظور از این بیان و این صحبت این است که به جای واقع بینی، راه قاطعیت واقعی انقلابی، آنچه باید می‌شده است، پیشنهاد شده اما همیشه موانعی به وجود آمده که مانع از تحقق آنها شده این موانع کدامها هستند؟ این را در نوبت دیگر، توصیف خواهم کرد. به هر حال وقتی من بیانات ایشان را خواندم، بسیار آرام شدم برای این که وضعیت روشن شد و می‌توان راهی را رفت و مسئولانه با مسایل و مشکلات و عملکردها و خلاصه اداره کشور معلوم و مشخص می‌شود و هیچکس کوششی برای دیگری نمی‌دهد. نه کسی این ضعفهای رئیس جمهور را پوشش می‌شود و نه رئیس جمهور پوشش ضعفهای احتمالی دولت یا نهادهای دیگر می‌گردد.

در حال حاضر هنوز ما از این که حاکمیت دولت مستقر شده باشد بسیار فاصله داریم. چه وقتی این حاکمیت مستقر خواهد شد و چگونه؟ خدا می‌داند؟ امیدوارم که دیر نشود.

بعد، به نوشته‌های خطاب به اعضای شورای انقلاب پرداختم و این چند بند دارد، بند اول این که رئیس جمهوری در شرایط بحرانی امروز مسئولیت بسیار سنگینی بر عهده دارد و آن ممانعت از تأثیر مشکلات همه‌گونه بر روحیه امید و وحدت در جامعه است. ایران بدون این روحیه نمی‌تواند از گرداب مهیب مشکلات اقتصادی سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی بیرون برود و رئیس جمهوری باید مظهر این امید و وحدت باشد و دستگاههای تبلیغاتی خصوصاً مرتکب جرم بزرگی می‌شوند و حتی می‌خواهند رئیس جمهوری را بشکنند که مردم او را دوست می‌دارند.

مطلب دوم این بود که در همان روزها مسئله گروگانها و تحویل آنها به دولت و عدم تحویل شان به دولت طرح بود، من در حال هیجان و گریه به اعضای شورای انقلاب گفتم شما با من یک دل نیستید و صحیح نیست که اولین رئیس جمهوری تاریخ ایران تسلیم فشار امریکا بشود. و گفتم که بهتر است من عقب بروم و شما کسی را که با او یکدل هستید به عنوان نخست وزیر انتخاب بکنید و امور کشور را اداره کنید. آنها گفتند نه، ما با شما یکدلیم و دنباله را خود مردم می‌دانند که چگونه گذشته است.

بهرحال من این مطلب را یادآور شدم تا بر آنها معلوم کنم که از همان ابتدا با توجه به واقعیتها، من آمادگی کامل داشته‌ام برای این که کمک باشم در حل بن بستها و شکستن بن بستها و کوشش داشتم برای این که وحدت واقعی بر اساس برنامه مشخص برای بیرون بردن کشور از مشکلات به وجود بیاید.

در مسئله سومی که تصریح دادم، مشکلات اقتصادی کشور است که بطور اجمال در کارنامه دیروز (یکشنبه) آورده‌ام.
مطلب چهارم این که قرار ما این شد ما بعد از این که این مشکلات، دو سه نوبت در حضور شورای انقلاب طرح شد، قرار شد که همه ما بکوشیم که یک جو معنوی که دست کم موجب بشود تمایل شدید به مصرف کم بشود و جو امنیت برای تمایل به پس انداز و کار و تولید افزایش پیدا کند، را، به وجود بیاورد. این هم عملاً آن طور که باید انجام نگرفت و همان جو تحریک و یک دور جهنمی شدت گرفت.

و این موضوع ادامه پیدا کرد تا داستان نوارها و میثاق. بعد، نوشتم که بعضی از شما کوشیدید که بگویید: این نوارها یک مخالفت شخصی و درد دل بوده. اما به واقعیت امور بنگرید، می‌بینید که محتوای این نوارها یک به یک انجام گرفته‌اند و می‌گیرند، که مطالبی را در این زمینه پیش از این گفتم.

بالاخره، نامه را رساندم به این جا که باید مسئولیتها روشن باشد و معلوم باشد که مشی چگونه است. نمی توان از رئیس جمهوری خواست حامی یک دولتی باشد و یک دولتی کار بکند که این دولت با او تفاهم ندارد. و از راه مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری تشکیل شده است. بنابراین، اگر این دولت قرار است تشکیل بشود، از ابتدا مردم باید بدانند که رئیس جمهور آنها مسئولیتی در تشکیل این دولت ندارد. و اگر این خط را بخواهیم برویم و بخواهیم دولتی مبین و معرف تفاهم تشکیل بشود، باید که باز مطلب بدون ابهام برای مردم معلوم باشد. برای این که وضعیت کشور، وضعیت آسانی نیست و ما باید از عهده وضعیت مشکل بر بیاییم.

این در مجموع خلاصه بسیار کوتاه از نامه مفصلی است که من برای اعضای شورا که فردا بطور رسمی آخرین جلسه اش تشکیل می شود برای باصطلاح اعلام ختم (خط) نوشتم.

بعد، نمایندگان دو سه شهر نزد من آمدند و به آنها هم مسایلی درباره منطقه خودشان گفتم. نماینده «فسا» آمد درباره وضع برق منطقه آب، تأمین نان و آب و حمام و مسایل دیگر برای عشایر لایروبی قنات فسا و راههای روستایی فسا و رفتار نهادهای جدید (جهاد سازندگی و سپاه) و درخواست مسافرت من به فسا تأسیس دبیرستان کشاورزی در آنجا و مطالب دیگر را در میان گذاشت.

بعد من به جلسه هیئت وزیران رفتم. در جلسه هیئت وزیران چندین مساله مطرح شد. بعد تا نزدیک افطار من به مناسبت ۳۰ تیر به این بابویه رفتم و مزار شهدا را زیارت کردم، کسانی که نخستین بار بر ضد دربار پهلوی قیام کردند و این قیام نتیجه وحدتی بود که در اسلام به وجود آمده بود و به پیروزی انجامید. این پیروزی درس بزرگی بود برای ایران و امیدی برای نسلی که رو می آمد تا رژیم نو را در ایران مستقر بگرداند.

به منزل آمدم و بعد از افطار تا سحر به کار ادامه دادم. کارهایی که تا سحر انجام دادم عبارت بودند از:

۱- مطالعه دو سنجش افکار. یکی درباره نظر مردم راجع به کودتا که بسیار گویاست و نشانگر روحیه مقاومت مردم است در صورتی که کودتایی انجام می گرفت، مردم کاملاً آمادگی داشتند که به مقابله جدی با آن برخیزند. در همین جا سؤالها فراوان است و من نمی خواهم آنها را در این جا بیاورم و نشان دهنده دلبستگی مردم است به رژیم جدید. سنجش افکار دیگری است درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه ها. همین طور که قبلاً نیز گفته ام با کمال تأسف رویه غلط موجب شده است که مردم اعتمادی به اخبار رادیو تلویزیون و روزنامه ها ندارند و ۷۲ درصد مردم معتقدند که سانسور می شود. و ۱۷ درصد می گویند نمی شود. و ۱۰ درصد جواب نمی دهند. و بعد، با این وضعیت تجدید نظر اساسی لازم است و سؤال است که چرا به رادیوهای بیگانه گوش می کنند و درصد بالایی به این رادیوها گوش می دهند به علت این که دنبال خبرهای متنوع اند و در جستجوی این هستند که ببینند حقیقت چیست؟ در جواب این سؤال که: به نظر شما چه کسانی به رادیوهای بیگانه گوش می کنند، ۲۲ درصد گفته اند ضد انقلاب، ۱۵ درصد گفته اند مردم عادی، اکثر مردم و خیلی ها، ۱۱ درصد گفته اند نمی دانم. ۱۰ درصد گفته اند ساواکی ها و عوامل وابسته به رژیم سابق، ۱۰ درصد متقابلاً گفته اند که از رژیم فعلی ناراضیند. ۹ درصد گفته اند که کسانی که اخبار صحیح می خواهند. بنابراین درصدهای موافقان و مخالفان تقریباً با هم یکسانند و این علامت نگرانی آور است و یک هشدار است برای دستگاههای تبلیغاتی ما که از حمله و ناسزا و تحریک کم کنند و جو کشور را جو اطمینان، حقیقت و واقعیت بگردانند. بعد از این کار با تلفن خبر آمد که جوانی گفته است که آقای تقوی را من نمی گویم ساواکی است اما گزارشهای ساواک برای او می رفته است. آقای تقوی رئیس دفتر ریاست جمهوری است.

وقتی قرار بود که او به این کار گمارده بشود، من به مطالعه قبلی که درباره او شده بود اکتفا نکردم و از هیئت پاکسازی خواستم از نو پرونده او را مطالعه کند و آن ها طی گزارشی گفتند که پرونده او پاک است. آن جوان را آقای انتظار یون رفت و آورد او می گفت از سال ۴۲ پرونده آقای تقوی را مطالعه کرده و سندی که خوانده و رادیو تلویزیون منتشر کرده اند و چه رادیو تلویزیون خوبی ما داریم! با آنکه بنا بر تصمیم شورای انقلاب باید در این گونه موارد به خود کسی که درباره او افشاگری می شود نیز اطلاع بدهد تا حرف خود را بزند. با شتاب و عجله این مطلب نادرست را پخش کرده است.

بهرحال، سندی که خوانده بود، مطلبی بود که وزارت خارجه فرستاده بود برای سفارت ایران در پاکستان. در آن مطلب نوشته بود که «یک جمعی از دانشجویان عرب رانده شده تشکیل شده است با اسم و رسم معلوم یعنی علنی. و بعد اعلامیه ای داده است که به دولت وقت ایران، مصر و کجا و کجا

حمله کرده است.» آقای تقوی در آن وقت کاردار بوده است و مسئول سفارت از جمله از او نظر خواسته. او در جواب نوشته که:

وجود این گونه افراد با خصوصیتی که ذکر شده قابل انکار نیست ولی آیا منشاء اثری هستند؟ بعد، افشاکننده «ولی آیا منشاء اثری هستند» را خوانده است: «ولی در ده متری هستند.» یک همچون عبارتی و وقتی در این جا معلوم شد که عبارت را اشتباه خوانده است، قرار شد که برود و تصحیح کند و من مدتی برای او درباره اهمیت اخلاق در اسلام صحبت کردم و گفتم چون آقای تقوی در دستگاه دولتی کارمند بوده مثل بسیاری دیگر نمی توانم من بگویم که در گذشته اش هیچ خطا، عیب، انحراف نداشته. اساسی نیست. ممکن است که هر آن اطلاعاتی برسد و معلوم کند که چنین چیزهایی هست اما اگر این است که شما بدست آوردید که نشان می دهد کاملاً بر پاکی او و معلوم می کند که این آدم نمی خواسته است این گونه فرصتها را هیچ گونه مغتنم بشمارد بلکه آشکارا ولی با صراحت گفته است که این گونه امور را او پاسخ نخواهد گفت:

این نشانه سلامت اوست که در آن دستگاه فاسدپرور توانسته پاک بماند. با این حال از هیئت سه نفری و شورای انقلاب سابق خواستم که به وضعیت آقای تقوی رسیدگی کنند. و امیدوارم که این مورد برای مردم روشن کند که یک حساب و کتاب روشنی است در کوبیدن باصطلاح «اطرافیان بنی صدر» با این حال برای آنها که طرح ریزی آینده را بر پایه تضعیف ریاست جمهوری کرده اند هیچ فرصتی را برای این گونه کارهای جنایت آلود از دست نمی دهند.

در آینده نیز باید شاهد این گونه روشهای تخریبی که در جامعه اسلامی از غم انگیزترین صحنه هاست بود. این مساله تا یک بعد از نیمه شب وقت ما را گرفت. البته از لحاظ من اساسی بود برای این که وظیفه رئیس جمهور پاسداری از اخلاق، آزادی و حقوق مردم است. هر چند این کار به غایت مشکل شده و در این روزها عده ای خوکاره محلی برای اطمینان مردم از وجود آزادیها و دفاع از آنها باقی نگذارده اند.

بعد از این مسایل تا سحر با عده ای درباره گرایشهای عمومی اوضاع ایران صحبت کردیم و این گونه مباحثات برای رئیس جمهوری واجب است برای این که او باید همواره بر اساس برداشت روشن و علمی از جهت عمومی تحول در کشور عمل بکند و چنان کند که بتواند پاسدار استقلال، آزادی و رژیم جمهوری اسلامی باشد. و ساعات ۴/۵ صبح بود که ما بعد از سحر و ادای فریضه نماز صبح خوابیدیم.

سه شنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹

ساعت ۹ صبح بود. آقای معین فر وزیر نفت با سروصدا مرا از خواب بیدار کرد. وارد شد و گفت که عذر می خواهد از این که می داند من ۵ صبح بخواب رفتم ولی عراقیها حمله کردند و... نزدیک به شعله ور شدن است و باید کاری کرد. بلافاصله با ستاد ارتش تماس گرفتیم. قبلاً هم خود وی با ستاد ارتش تماس گرفته بود فلاحی گفت که آتش دشمن را خاموش کرده و تیراندازی از سوی دشمن متوقف شده و عملیات اطفای حریق آغاز شده، با هلی کوپتر از نقاط مختلف کمک بمن رساندند و مدتی با وی درباره اوضاع اثر آن تحریکات، توطئه ها، مشکلات اقتصادی و غیر آن صحبت کردیم و نزدیک ساعت ۱۱ برای ادای سوگند به مجلس رفتم.

در مجلس معلوم شد که هیچ گونه ترتیبی از پیش برای ادای سوگند ندادند و مراسم به صورتی انجام گرفت که بینندگان و شنوندگان رادیو و تلویزیون از آن مطلع شدند. آشکار است که قضیه چه در روزنامه ها و چه در رادیو تلویزیون بنا بر اینست که به اصطلاح خودشان حتی المقدور رئیس جمهوری جزو فراموش شده ها باشد. این رویه از لحاظ من کمال مطلوب است. توضیح این مطلب را در یک نوبت دیگری خواهم داد. به هر حال از مجلس به منزل آمدم تا ساعت نزدیک به ۵/۵ یک گروه از پاره آمده بودند. با فرماندار، آنها را دیدم و تقاضاها و توقعاتشان جنبه امنیت و دفاع داشت و نیز آسفالت راهها و این که سفری به آن حدود بکنم. اگر به یادم درست مانده باشد، مصاحبه ای هم با تلویزیون فرانسه انجام دادم. ساعت نزدیک ۶ هم به منزل دکتر

شیبانی رفتیم و در آنجا کمیسیون امنیتی تشکیل شد، مسئله شهادت پنج مورد بدام انداختن پاسداران انقلاب اسلامی در ارومیه، بانه، چاه بهار، مشهد و کرند کرمانشاه بود که این موارد را من گفتم قطعاً به آنها برسند از دو جهت یکی از جهت جنایتی که واقع شد. دومی از این که این پنج مورد باصطلاح بدام انداختن در ۵ نقطه کشور می‌تواند حکایت از یک سازماندهی بکند که دشمن این سازماندهی را کرده و باید روی این خط رفت تا توانست این سازمان را در حیطة شناخت و مهار آورد.

بعد به وضع عمومی در غرب ایران، برآورد نیروها ما و دشمن، خصوصاً جنگ فرسایشی که عراق در خدمت سلطه‌گران آمریکایی در پیش گرفته است. بعد، اطلاعاتی که راجع به احتمال عملیات مسلحانه ضدانقلابی وجود داشت، مورد مطالعه قرار گرفت. و لازم به نظر رسید دادستان کل نیز در جلسات شورای امنیت ما شرکت کند برای تنظیم بسیاری از رابطه‌های میان قوای مسلح اجرایی و دادگاههای انقلاب و ضد انقلاب. در این جا درباره رابطه بین نیروهای مسلح هم بحث شد. و این که باید این‌ها هماهنگ بشود، مورد تأکید قرار گرفت. بحثی هم پیش آمد راجع به رابطه بین مشکلات اقتصادی و تشدید مشکلات سیاسی و این که حل بن بستهای اقتصادی و بن بستهای سیاسی باید، با هم انجام بگیرد والا مشکلات روزافزون خواهد شد.

پیش از افطار... اطلاعات را با اعضای شورای سابق انقلاب در میان گذاشتم. بعد از افطار بحث تا ۱۲ شب به طول انجامید، نامه‌ای را که خطاب به اعضای شورای انقلاب نوشته بودم به آنها دادم هر کدام جدا جدا مطالعه کردند. بعد، بحث شد راجع به دولت، در آنجا من گفتم باید حدود معلوم باشد و اوضاع کشور به صورتی که هست، اوضاعی نیست که در نامنی و در خودکامگی بتوانیم عمل کنیم و موفق بشویم. توضیح دادم که رژیم سابق می‌خواست بن بست اقتصادی را از راه تشدید فشار سیاسی حل بکند و سقوط کرد. در تمام جامعه‌هایی که فشار اقتصادی هست می‌باید دولت رویه‌ای در پیش بگیرد که حداکثر مشارکت مردم را از روی رضا و رغبت در یک محیط تفاهم به مشارکت برای حل مشکل برانگیزد و اگر چنین نکند و همان روش رژیم سابق را در پیش بگیرد، جو برخورد و خشونت را تشدید می‌کند.

این قطعاً بحران اقتصادی را شدیدتر خواهد کرد و بر مشکلات خواهد افزود و ما قربانی حادثه آفرینان خواهیم شد. بنابراین رئیس جمهوری نمی‌تواند دولتی را که با او هماهنگی ندارد، تأیید کند ناچار باید نظر خود را راجع به این دولت روشن بکند تا یک امیدی یک احتمال دیگری هم متصور باشد برای مردم. بنابراین من چنانکه در آن نامه نوشته بودم و بارها گفته بودم آماده‌ام اگر گروهی داوطلب است، دولت را تشکیل بدهد و مسئولیت اوضاع را به عهده بگیرد موافقت بکنم اما مسئولیت آن دولت را نمی‌پذیرم. مدتی گفتگو شد. فهرستی هم تهیه کرده بودند که من گفتم بسیاری از افراد این فهرست را من صالح نمی‌دانم با این حال اگر حزب جمهوری مایل باشد که مسئولیت این دولت را بپذیرد، من همین لیست را به مجلس معرفی خواهم کرد. بعد، آقایان گفتند که ما قرار بر تفاهم داریم این را هم چون قرار بود ما اسامی پیشنهاد کنیم، پیشنهاد کردیم. اصراری نداریم و بین کسانی که داوطلب نخست وزیری هستند و با وضعیتی که هست و یا جوی که بوجود آمده است شما ببینید چه کسی را انتخاب می‌کنید و با آن کس رئیس وزراء را معین کنید. من از ضرورت این که دولت باید معرف همه این جامعه باشد و نباید خصوصاً معرف یک حزب باشد صحبت کردم. گفتم در همه جای دنیا دولت معرف اکثریت است رئیس جمهوری معرف تمام مردم است ولو همه مردم به او رای نداده باشند ولی دولت باید معرف اکثریت باشد و بنابراین به دو شرط یکی این که آقایان تحمیلی نکنند رد وزرا و دیگر این که دولت مستقل از تصمیمات حزب عمل کند. با توجه به جوی که به وجود آمده است یا آورده‌اند قرار شد که من نخست وزیر را به مجلس معرفی کنم. ساعت ۱۲ شب به منزل آمدم و باز دو ساعتی را به بحث و تبادل نظر درباره مسایل مختلف کشور از جمله دولت گذراندیم و امشب هم باین ترتیب به پایان رسید.

صبح به مطالعه گزارشها پرداختم. بعد، مطابق معمول هر چهارشنبه درسی را ضبط کردند (درس تضاد و توحید) بعد، آقای میرسلیم نزد من آمد و به تفصیل با او درباره دولت صحبت کردم و گفتنی‌ها را به او گفتم.

گفتم علامت انحطاط یک انقلابی، این است که استعدادهایی که معتقد از زور می‌گیرند و بی‌استعدادهای سست اعتقاد برای او محور باشند. ما نباید این رویه را در پیش بگیریم ما امروز متاسفانه با این جو تحریک و تخریب که دستگاههای تبلیغاتی ما به وجود آورده‌اند، نمی‌توانیم استعدادهای معتقد را بسوی خود جلب کنیم.

استعدادها را به اعتقاد بیاوریم و چرخهای کشور را به حرکت درآوریم. گفتم من بارها درباره اینکه بن بست اقتصادی را با فشار و خفقان سیاسی نمی‌توان حل کرد، گفته، نوشته و اصرار ورزیده‌ام.

صحبت این شد که رفته‌اند و گفته‌اند که نوبت دیکتاتوری ملاحاست و ما این دیکتاتوری را برقرار می‌کنیم و چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم و تکلیف رئیس جمهور در این وسط معلوم نیست. اگر بنا بر اجرای قانون اساسی است که قانون اساسی برای جلوگیری از هرگونه دیکتاتوری است و قطعاً در اسلام دیکتاتوری بنام «دیکتاتوری ملاحا» نداریم تا کسانی بخواهند آنرا برقرار کنند و نمی‌تواند هم برقرار شود، این وضعیتی که الآن هست، دیکتاتوری در هر ج و مرج همان وضعیتی است که دنباله‌اش، حربه آخر آن مراحل است که در نوار آمده است که پرده سقوط است. بعد، من چون می‌خواهم معلوم شود برای خود مردم که این روشها سم مهلکند برای رژیم اسلامی ما و بدانند که عدم مراقبت در استقرار قانون و نظم چه اثرات زیانبار و مهلکی دارد، دو هفته‌ای است که امور را از این جهت یله داده و رها کرده‌ام.

این موجها که بر می‌خیزد اثرات آنها در اقتصاد ظاهر می‌شود و در آنجاست که ما می‌بینیم تولید از نو مشوش می‌شود و حرکاتی که بیانگر احساس ناامنی و آشفتگی است، نمایان می‌گردد.

بعد، راجع به رادیو تلویزیون صحبت کردم و گفتم که کمتر خواسته‌اند توجه بکنند که حرف من چیست؟ و گمان کرده‌اند که این مساله بر سر این است که چه کسی در آنجا مورد مدح و چه کسانی از گروهها مورد دشنام قرار می‌گیرند در حالی که صحبت بر سر این است که آن دستگاه تبلیغاتی که بنای کارش بر مدح و دشنام باشد، از کسانی مدح کند و به کسانی دشنام بدهد. آن مدح شوندگان را خراب می‌کند و آن دشنام خوردگان را می‌سازد. خصوصاً که یک طرفه باشد، آنها که دشنام می‌خورند، نتوانند از خود هیچ دفاعی بکنند و این همان تبلیغات رژیم سابق بود و همه نتیجه آن تبلیغات را دیدند و دیدند که چه بر سر آن رژیم آمد.

بعد، مطلب سومی که صحبت کردیم این بود که حقیقت را نباید فوری مصلحت کرد و دولت چنانکه رویه من در گذشته هم بوده در کار هیچ وزیری دخالت نمی‌کند و اعتقاد به این که او باید مسئول حوزه مسئول خود باشد. از او باید مسئولیت خواست.

اما وقتی تصمیمی گرفته شد، دولت باید آن تصمیم را اجرا کند و تابع موثرهای خارجی نباشد که از این جا به آن جا فشار بیاورند و تصمیم را لغو بکنند و تصمیم دیگری را تحمیل بکنند.

بعد به محل کارم رفتم و «صراف» آمد و راجع به مسایل اقتصادی و تجدید سازمان دولت بحث شد و در این وقت آقای اشراقی آمد و گفت که امروز در خدمت امام درباره شما صحبت شد و امام همچنان اصرار دارند که شئون ریاست جمهوری حفظ بشود و از رئیس جمهور حمایت بشود و من هم متقابلاً مطالب مفصلی را گفتم که امیدوارم در موقع مقتضی آن مطالب را برای ضبط در تاریخ بنویسم و بگویم.

بعد وزیر خارجه آمد و درباره اطلاعاتی که به دست آورده بود مدتی صحبت کرد و قرار شد که این اطلاعات را تکمیل بکند و به من برساند.

امروز صبح گزارشها را مطالعه کردم و درباره آنها اقدام نمودم. این گزارشها درباره صنایع ملی شده و نحوه عمل آنها بود. گزارشی درباره ۵ کارخانه که به علت اختلاف با مدیریت با مشکلات روبرو شده است، گزارشی درباره حل مشکل شرکت پارس لایت، گزارشی درباره افغانستان و گزارشی درباره امنیت داخلی و خارجی.

بعد، بین ساعت یک تا دو بعد از ظهر دکتر چمران و آقای انواری نزد من آمدند و وضع مجلس را تشریح کردند. آقای انواری گفت که به لحاظ محیط و جو ترور در مجلس که عده‌ای به وجود آورده و با رأی علنی در واقع می‌خواستند صف بندی را در برابر صف بندی به وجود بیاورند، استعفا کرده است. من به او گفتم تا زود است و هنوز دیر نشده و این طرح شیطانی نیز به اجرا در نیامده باید عمل کرد. دشمن اگر بخواهد رژیم جمهوری را از پا درآورد، جز از راه این گونه صف بندی‌ها چگونه می‌توان به این کار موفق بشود. و این که در مجلس محیطی به وجود بیاید که نتوانند اشخاصی مثل شما (انواری) اظهار نظر بکنند این چیزی نیست که قابل تحمل و قبول باشد و یقیناً خود مجلس مراقب اهمیت خطر هست و زیر بار توطئه‌ها نخواهد رفت. فقط کافیست که به نمایندگان واقعی فرصت بدهیم تا آنها حقیقت را آنطور که هست درک و فهم کنند.

بعد به محل کار رفتم و مسئولان اطلاعات سپاه که از استانهای مختلف آمده بودند درباره وضع امنیتی و تحریکات مخالفان جمهوری در قلمرو مسئولیت خودشان گزارشی دادند و من از آنها خواستم که این مساله ای که در نقاط مختلف سپاهیان عزیز ما را غافلگیر کرده‌اند با جدیت تعقیب کنند تا معلوم شود که آیا ارتباطی بین این غافلگیری‌ها وجود دارد یا خیر.

بعد، گروههایی در مورد گیلان و مازندران بعضی تحریکات را گزارش کردند و باید با کار جدی مساله را تعقیب کنیم. گفتند که مساله زمین در مازندران هنوز حل نشده است و از طرحی صحبت کردند که سپاه گرگان در منطقه «آقلا» به اجرا گذاشته و می‌تواند در مناطق دیگر نیز به اجرا درآید که باید با استاندار مازندران در میان بگذاریم که هیئت ۷ نفری با سرعت بیشتر و قاطعیت تامتر این مشکل را در استان حل کنند. بعد از رفتن آنها، رئیس اطلاعات ارتش را که خواسته بودم درباره اطلاعاتی که به من رسیده بود تحقیق کند و عین واقعه قبل از وقوع رسیدگی شود و به تدریج داخل و خارج این قشر پاک گردد.

بعد، ظاهراً در جلسه نمایندگان استان زنجان حاضر شدم و مسئولان امور مختلف آنجا آمده بودند و این حرفها را می‌زدند: استاندار زنجان عوض شده است و نمایندگان استان مخالفند و این تغییر نیز مطابق قانون اخیر اختیارات استانداران انجام نگرفته است و غیر قانونی است. درباره پشتیبانی استاندار آقای مهدوی، نامه‌ای را مسئولان نهادهای انقلابی و سابق استانی و روحانیت و نمایندگان امضاء کردند و روزنامه جمهوری اسلامی نوشته است جعلی است و الآن ما آورده‌ایم تا شخصاً بدهیم و بگوییم ما خود امضاء کرده‌ایم و جعلی نیست. گفتند که مردم طومار تهیه کرده‌اند و راجع به استاندار جدید هم اظهار عدم رضایت می‌کردند و از قول آقای رجایی وزیر آموزش و پرورش می‌گفتند که او توانا به این کار نیست.

بعد، نزدیک افطار بود به منزل آمدم و بعد از افطار تا دیرگاه صبح به مسائل و مشکلات کشور پرداختیم و بحثهای طولانی درباره کاری که باید کرد با عده‌ای که اهل نظرند و رهجویی می‌کردند برای این که چگونه دولتی تشکیل بشود. نزدیک ۲ صبح این جلسه پایان یافت قرار شد دو سه متن تهیه کنند و فردای آن روز به من بدهند برای معرفی نخست وزیر جدید.

جمعه ۳ مرداد ۱۳۵۹

امروز صبح اول گزارشها را خواندم. گزارشی درباره تشنج در کارخانه‌های ملی شده، تشنج شدید در کارخانه‌های خودروسازی، کارخانه زامیاد، کارخانه بنز خاور، کارخانه سایپا، ایران یاسا، جنرال تایر، سیمان آبیگ، کارخانه مینو، صنایع نساجی ملی شده، کارخانه بار، کارخانه رحیم زاده، کارخانه تاج و صنایع پشم. گزارش دیگری درباره احیای کشاورزی ایران، گزارشهای محرمانه و مفصل درباره اوضاع کشور، گزارش از جهاد سازندگی درباره پیشرفت امور و موانع کار جهاد در کردستان. گزارش با کسی که از سپاه «بابا هادی» در قصر شیرین آمده بود و می‌گفت که وسایل کم دارند و وسایل می‌خواهند. و اسفالت جاده مرزی که هنوز انجام نگرفته.

دو گزارشی که از جهاد ارزانی درباره گرانی قیمت‌ها و دو گزارشی که دو روز پیش به من داده بودند، درباره عشایر فارس و یک گزارش درباره بازسازی در مناطق زلزله زده استان چهارمحال بختیاری و اعتبارهایی که لازم دارد. این‌ها را صبح خواندم. بعد، نامه‌ای نوشتم برای امام و یک به یک مشکلات کار را شرح دادم، که اگر این طرحها اجرا بشود این‌ها برای کشور ما خطر دارد. در نامه نخست به وضع روز پیش مجلس اشاره کردم و نکات مبهمی را روشن کردم، به وضع پایین آمدن روحیه ارتش و به وضع اقتصاد کشور با تأکید اشاره کردند و خواستم که هیأتی تشکیل شود و نیز درباره رسیدگی به تخلفات وزرا، قضات و غیره که با سرعت، معلوم شود که چه کسی خوب می‌کند و چه کسی بد. و این حالت تزلزلی که به وجود آمده که هیچکس در هیچ شغلی از شئونای ایمن نیست، از بین برود. و مطالب دیگری بود که فعلاً وقت انتشارش نیست.

بعد، به کار پرداختم و درباره گزارشاتی که مطالعه کرده بودم، دستور دادم. گزارش درباره تقاضای بودجه برای راههای جدید مرزی، گزارش درباره سپاه پاسداران ارومیه و ماکو و خوی، گزارش از سپاه پاسداران ماکو، شکایت کشاورزان ناحیه شاهین دژ از عدم امنیت. گزارش درباره کارخانه نرگس شیراز و نمونه تعدد مراکز تصمیم‌گیری. گزارش درباره شکایت مردمانی از نقده، گزارش از قصرشیرین درباره امنیت منطقه. گزارش از اعضای هیئت علمی دانشکده حقوق علوم سیاسی دانشگاه تهران و نگرانی درباره سرنوشت دانشگاه و امنیت شغلی، گزارش سازمان برنامه در زمینه ارتقا مرحله‌ای محل سکونت از وزیر مسکن، لایحه مفصل درباره نقش وکیل دعاوی دادگستری در رد اظهارات رئیس دیوان عالی کشور، گزارش آشتیانی مدیر عامل ذوب آهن که برای بار دوم توجه کرده، و نکات و مطالب او را، موضوع اقدامات لازم قرار دادم. گزارش گروه توحیدی الله‌اکبر در مبارزه با بیکاری، گزارش استانها. استان زنجان و همدان و سمنان و آذربایجان غربی و بوشهر. گزارش اصفهان، گزارش گیلان توسط هیأت اعزامی درباره کارهایی که انجام شده و کارهایی که باید انجام بشود.

شنبه ۴ مردادماه ۱۳۵۹

باید بگویم که این هفته کار پرکردن نوار به تاخیر افتاد به لحاظ این که گرفتاریها بیشتر بود و دستگاه هم خراب، بنابراین حالا که شنبه یازدهم مرداد است گزارش روز به روز هفته پیش را می‌دهم البته تا آنجا که حافظه یاری رساند و نکات مهم را بعد از مطالعه و تصمیم‌گیری درباره گزارشهای روز شنبه (قبلاً چاپ شده است). در ساعت ۳ بعد از ظهر آقای ناژداکی آمد و گزارش استان مازندران را داد. درباره کارهایی که در آن استان می‌شود انجام داد و موانعی که برای پیشرفت کارها وجود دارد من به او گفتم که بهتر است این‌ها را در هر زمینه، کارهای انجام شدنی را مشخص کنند با استاندار آنجا هماهنگی کنند و طرحهای مشخص را آماده کرده و موانع شخصی هم که وجود دارد آنها را هم... کند تا بتوان به طور دقیقی دید مشکلات کجاست، موانع کجاست و آنها را از پیش پا برداشت. باو گفتم که مثل این که در همه جای کشور یک برنامه است که برای هر کس در هر مقام موانعی تراشیده شود طوری که همه در بن بست باشند و هیچ کدام نتوانیم کاری را از پیش ببریم شاید به یک مناسبت دیگری موانعی را که در برابر خود من تراشیده شده‌اند شرح دهم. بعد، دکتر حقیگو استاندار آذربایجان غربی آمد با فرمانده نیروی زمینی فرمانده لشکر ارومیه، فرمانده ژاندارمری، و یکی دو نفر دیگر درباره

نحوه ی برکناری خودش صحبت کرد و گفت که بدون اطلاع قبلی او، او را از کار برکنار کرده و دیگری را به جای او گذاشته‌اند و مقداری راجع به موانع و مشکلات منطقه خود آذربایجان غربی صحبت کرد بعد آقای مدرسی از ستاد بزرگداشت روز قدس آمد و بودجه می‌خواست. بعد، بودجه را گرفت و بعد آقای محمد صادق موسوی خلخالی آمد راجع به معاودین عراقی که می‌گفت وضع آنها بد است و به آنها رسیدگی نمی‌شود. این مسئله را باید پیگیری کنیم. البته راجع به معاودین نقل زیاد است همه جور حرف زده می‌شود، باید رسیدگی کنیم و ببینیم چگونه است وضع آنها و کم و کسرهای چیست.

بعد آقای جلالی آمد که از او خواسته بودم راجع به مرکز پژوهشها مطالعه کند. بعد، آقای وزیر خارجه آمد و گزارش هایی آورد که این گزارشها بیانگر توطئه‌های گسترده ایست درباره جمهوری که با اطلاعات دیگری که فراهم شده همخوانی دارد. بعد یکی از نمایندگان مجلس که الان یادم نیست که بود گزارش مجلس را داد. درباره برخورد با مسئله نخست وزیری بعد از افطار به سخنرانی رفتم برای صحبت درباره مفهوم مستضعف در قرآن احساسات و عواطف مردم رنگ هرگونه بیم و ناامیدی را از بین می‌برد و من در آنجا با تشریح مفهوم مستضعف در قرآن بر این نکته تأکید کردم که مستضعف ناآگاه، مستکبر ساز است و اصرار و تأکید ما برای این که باید مردم از مسایل اساسی کشورشان آگاه بشود، سانسور نشوند و همه چیز با مردم در میان گذاشته بشود برای اینست که ما بتوانیم مستضعف ناآگاه را به مستضعف آگاه تبدیل کنیم، تا راه بر رشد قشرهای مستکبر بسته گردد. لابد این صحبت چاپ خواهد شد و لازم نمی‌بینم آن را در این جا تکرار کنم. بعد از بازگشت از مسجد مطابق معمول تا سحر به رسیدگی به اوضاعی که سخت نیازمند رسیدگی است، پرداختم.

یکشنبه ۵ مرداد ۱۳۵۹

امروز سنجش افکاری انجام شده بود من آن را مطالعه کردم این سنجش افکار بیانگر آن بود که مردم هم بر اعتماد و علاقه و محبتشان نسبت به رئیس جمهوری افزودند و هم مشکلات کار او را می‌شناسند و می‌دانند چگونه در برابر او مانع و سد ایجاد می‌شود. بعد، چند نامه درباره کردستان خواندم وضع آنجا را برای من تشریح کرده بودند بعد گزارشی درباره تولید پالایشگاه و مشکل حمل و نقل که می‌گوید، به لحاظ نابسامانی کار حمل و نقل، کامیونداران به بندرها می‌روند و به پالایشگاه نمی‌آیند و شکایت از برق پالایشگاه که با قطع و وصل‌های بی در پی وضع را به صورتی درآورده است که پالایشگاه ممکن است بزودی مجبور به کاهش تولید حتی توقف تولید بشود برای این که پمپها کار نمی‌کند. بعد، گزارشی درباره مدارس اقلیتها خواندم و چهارشنبه هم (سه روز بعد) نزد من آمدند که به موقع می‌گویم حرفهای شان چیست.

بعد، گزارشی درباره مشکلات چهارصد نفر از کارگران اخراجی سرچنگلداری کل لرستان را خواندم و گزارشی درباره مرز و مرزداری. آمار برق در سال ۱۳۵۸ و بعد، شکایت وزارت نفت از قطع نفت در آبادان و اثر آن بر کمبود نفت در زمستان، همان که در بالا گفتم که برق زیاد قطع می‌شود و تولید ممکنست طوری بشود که در زمستان مشکل ایجاد کند. بعد گزارشی تصرف ساختمان بانک توسعه صنعتی و معدن ایران. برنامه سپاه و مدارک ضمیمه درباره عمل فداییان اسلام شاخه کرج و این که در آنجا شکنجه می‌کنند و می‌گیرند و می‌بندند و یک دستگاه حکومتی مستقلی هستند را مطالعه کردم. با کمال تأسف فاعلاً ما حکومت یکپارچه‌ای نداریم و روز به روز هم خصوصاً در قلمرو قضا این گونه هرج و مرجها بیشتر می‌شود. روزنامه بامداد نمونه دیگری است از این گونه دخالت در کارهای دولت و دستگاه قضایی. بعد، گزارشی درباره کردستان خواندم و چند گزارش درباره مسایل امنیتی کشور. بعد، گزارش از استاندار زنجان و چگونگی مداخلات معاون مالی و اداری وزارت کشور در کار او و نحوه برکناری او و بعد، گزارش درباره فعالیت‌های ضدانقلاب. گزارشهای کارهای انجام شده کمیسیونهای صنعتی را مطالعه کردم. بعد، گزارش وزیر مسکن درباره ساختمان ۲۳ هزار واحد مسکونی ارزان قیمت در سراسر کشور.

بعد، مشکلات اجرایی و امور اصلاحات ارضی بعد هم لایحه قانونی درباره صنایع ملی شده را، مطالعه کردم. مطالعه این گزارشها تا ساعت ۳ بعد از ظهر ادامه پیدا کرد، در ساعت ۳ بعد از ظهر کسانی که بدیدار من آمده بودند به نزد من آمدند. نخست دو نفر از مدیران بانک آمده بودند راجع به مشکلات کار در بانکها صحبت کردیم که من همان وقت با رئیس کل بانک مرکزی در میان گذاشتم و او هم توضیحاتی داد امیدوارم با همه مشکلات و موانعی که ایجاد می‌کنند ما بتوانیم به پیشرفت کارها ادامه دهیم و امیدوار باشیم.

بعد آقایان انصاری و جلالی نمایندگان نیشابور آمدند و درباره شهرک امام که آقای انصاری در نیشابور ساخته‌اند صحبت شد و کارهایی که باید در آن منطقه کرد، از بستن سد و غیره که قرار شد که روز جمعه من از آنجا دیدن بکنم. بعد، کسی که رفته بود برای خرید قطعات یدکی آمد و معلوم شد که کار خرید قطعات با وجود این که تصور می‌شد مشکل است اما بیش از حد مشکل نیست و در داخله خود ما هم در اثر همین جوی که به وجود آمده و هیچ کس هیچ اطمینانی در حیثیات و شئون خود ندارد کسی جرأت به تصمیم گرفتن نمی‌کند. بعد روحانیون ترکمن صحرا آمدند و مفصل صحبت کردند و گفتند نزد امام نیز رفته‌اند و شکایت از زیر پا گذاشتن قوانین و مقررات، عدم رعایت اصول و روابط اسلامی و مشکلات کارشان صحبت کردند پانزده نفر بودند و قرار شد ما نماینده‌ای بفرستیم آنجا و بطور دقیق آنجا را مطالعه کند و آنچه انجام دادنی است به ما گزارش دهد. هر چند هر وقت بخواهی قاطعیتی، که قاطعیت واقعی، نشان بدهی یعنی با متخلف، قاطعانه برخورد بکنی، کارزارهای تبلیغاتی راه می‌افتند و دهها مانع می‌تراشند برای این که کار پیشرفت نکند، ولی وظیفه ماست. مردم ما را انتخاب کردند که در این زمینه‌ها مقاومت کنیم و از میدان بیرون نرویم تا این که همه به خط بیایند و از حدود قانونی خودشان بیرون نروند. در قرآن ما است که مستکبر کسی را می‌دانند که از حد قانونی خود بیرون برود.

شب در مکتب الزهرا صحبت کردم و درباره وضع کشور و مشکلاتی که با آنها روبرو هستیم و بهتر است بگویم مشکلاتی که برای رئیس جمهور می‌تراشند صحبت کردم و ظاهراً این صحبت هم پخش شده است، دیر وقت به منزل آمدم و معلوم شد که کسانی همان روز بعد از ظهر هم آمده بودند و گفتند که قرار شده است من در جلسه خصوصی مجلس شرکت کنم. شب هم تا دو ساعتی بعد از نیمه شب در همین باره با عده‌ای صحبت شد، که اینطور با تلفن دعوت رئیس جمهور به مجلس. آن هم بدون آن که جهات قانون اساسی رعایت بشود صحیح نیست. و این روز هم باین ترتیب تمام شد.

دوشنبه ۶ مردادماه ۱۳۵۹

ساعت ۹/۵ صبح همسرم گفت که از مجلس تلفن کردند که نمایندگان منتظرند و می‌خواهند به مجلس بروم. گفتم بگویند این ترتیب دعوت به مجلس صحیح نیست باید ترتیب قانونی رعایت بشود. بعد نامه‌ای از رئیس مجلس آمد و بعد آقای محلاتی آمد و بعد، آقای سلامتیان تلفن کرد و مرا تشویق می‌کرد که من به نحو تفاهم‌آمیزی در مجلس حاضر بشوم و من با تلفن به آقای رئیس مجلس گفتم که توطئه‌ای برای تضعیف و تخفیف مقام ریاست جمهوری هست و گفتم شما هم اصرار دارید بر این کار و او انکار داشت و می‌گفت عکس اینست و به شما درست گزارش نمی‌کنند و بهر صورت من قبول کردم و در مجلس حاضر شدم. نزدیک یک دو ساعت صحبت کردم و به سئوالهای نمایندگان جواب گفتم. در آنجا راجع به جلسه سه شنبه گذشته با اعضای سابق شورای انقلاب صحبت کردم که به اعضای عضو حزب جمهوری شورا گفتم که شما قرار بود افرادی را فهرست کنید و در اختیار من بگذارید و من از همه آنها که نام و عنوانشان را در اختیار می‌گذارند یک ترکیبی برای دولت بیرون بیاورم که هماهنگی داشته باشد و مشخصات لازم را هم داشته باشد و شما قرار نبود این مسئله را در شورای مرکزی حزبتان مطرح کنید. بهر حال آنها گفتند که روز اول رأی گرفته‌اند. آقای رجایی ۴۰ امتیاز و آقای میرسلیم ۲۵ امتیاز و آقای کلانتری ۱۳ امتیاز داشته‌اند. روز بعد از شهرستانها رأی گرفتند و آقای فارسی امتیاز اول را آورده است. در آنجا من گفتم اما آقای فارسی را شما خودتان می‌دانید که توانایی اداره امور را ندارد. آنها هم تصدیق کردند که توانایی ندارد. رفتیم بر سر وقت آقای رجایی من گفتم که او

آدم خوبی است اما خشک سر است و از این کلمه مردام تخفیف یا کوچک کردن او نبود بلکه مقصودم این بود که او چیزهایی را که صحیح می‌داند اولاً به زحمت حاضر می‌شود درباره اش بحث بکند. ثانیاً بعد از آنکه بحث انجام گرفت باز وقتی تنها می‌شود و در مقام اجرا همان را که صحیح فرض کرده بود عمل می‌کند و برای اداره کشور این یک ضعف بزرگی است. باز این مسئله اگر هم تأیید نکردند، چند نفر از آنها تأیید کردند و در نتیجه خود آنها هم باین نتیجه رسیدند که میرسلیم خوب انتخابی است و قرار شد بروند با قاطعیت در مجلس از او حمایت بکنند و من در آنجا شوخی کردم و گفتم شما خواستید رندی بکنید و این دو نفر را آوردید که من به میرسلیم راضی بشوم. این‌ها را با همین صراحت برای وکلای مجلس شرح کردم. البته گمان می‌کنم راجع به آقای رجایی صحبت نکردم.

بعد به منزل آدمم و ساعت ۵ در جلسه هیأت دولت حاضر شدم و مدتی از هر دری صحبت شد. مشکلاتی که در هر وزارتخانه بود و مراجعاتی که به ما می‌شد و در این زمینه‌ها صحبت کردیم و در همین جلسه هم اتفاقاً بحثی میان آقای مهدوی کنی و قطب زاده و خود من و یکی دو نفر دیگر با آقای رجایی درباره مدارس درگرفت و این بحث هم ظاهراً به نتیجه مشخصی نیانجامید. شب هم در مسجد انصارالحسین خواجه نظام‌الملک صحبت کردم. بعد هم به منزل آدمم و با آقای سلامتیان و تنی چند که آمده بودند درباره اثرات گردهم‌آیی با نمایندگان محترم مجلس صحبت شد و ارزیابی فوق‌العاده مثبتی از این گردهم‌آیی داشتم.

در مورد مجلس هم گفتم، دو نفر از آنجا (اسم آقای محلاتی را بردم)، این دو نفر زیاد کوشش می‌کنند که مانع آن برنامه جدایی افکندن میان مجلس و رئیس مجلس و رئیس جمهور خصوصاً اختلاف بشوند. یکی محلاتی و یکی هم سلامتیان است. گرچه عده‌ای در خارج عکس این را درباره آقای سلامتیان تبلیغ می‌کنند.

سه شنبه ۷ مرداد ماه ۱۳۵۹

مطلب مهم امروز مطلب کمیسیون امنیتی است. و بعد جلسه اعضای سابق شورای انقلاب در منزل آقای معین فر. اما در کمیسیون امنیتی، نخست وضع در کردستان مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت و عملیات گروه‌های مسلح در دیوان دره، بانه، شاهین دژ، میان‌دوآب، تکاب، و در خود سنندج و سقز و پاوه. و اینکه در فاصله پاوه و نوسود پل را منفجر کرده‌اند و مین‌روهایی را که در آنجا دشمنان ما گرد آورده‌اند و بر ضد جمهوری بسیج کرده‌اند. بعد، وضع در نقاط دیگر از جمله بلوچستان که از عمان، از طریق چاه بهار احتمال می‌دهد مهمات می‌آورند و کشتی‌های آمریکایی که گزارش رسیده بسوی آبهای ایران راه افتادند با اسلحه و غیره و این که بعضی این‌ها یک ماه زودتر دارند به بیلاق بر می‌گردند. در آنجا من این مسئله را عنوان کردم که پیش از آن دوبار گفته بودم که احتمالاً با توجه به این درگیری‌ها که به اسم مبارزه باخان پیش آمده و اینجور احتمال می‌رود که یک طرحی عمومی دشمن دارد برای درگیری همه جانبه. امروز گزارشهایی که مسئولان اطلاعات سپاه و ارتش هر دو آورده بودند، حکایت از این می‌کرد که برداشت من صحیح بوده و علائمی روشنی از چنین طرحی از سوی دشمن بدست آورده‌اند. در پنج شنبه گذشته رئیس ستاد و مسئول اطلاعات ارتش بنزد من آمده بودند برای دیدار فوق‌العاده و گفته بودند که اطلاعات خیلی روشن کننده‌ای در این زمینه بدست آورده‌اند که به موقع خود خواهم گفت: ظاهراً همین روز یا روز پیش از امروز گفتند که در تلویزیون عنوان کرده‌اند که کسی به اسم جهاد خوزستان گفته است که من گفته‌ام «شیخ یعین همان عامل اجتماعی مسلط در جامعه عرب خوزستان، وجود نازنینی است و باید حفظش کرد که این‌ها مرزهای ما را حفظ کنند.» من مات شدم که این دروغ را چگونه جوانی می‌توانسته است بسازد و بگوید ولی دقیق که بشویم می‌بینم این نیز بخشی از توطئه گسترده‌ای است که من یقین دارم برای انهدام این جمهوری دشمنان داخلی و خارجی این جمهوری چیده‌اند.

برای این که می‌دانم تا وقتی مردم، مستضعفان از این دولت جدا نشده‌اند هیچ گونه توطئه‌ای احتمال پیروزی ندارد. بنابراین چه بهتر که با تحریک و برانگیختن کعبه‌ها در پوشش‌های خودی مثل همان پوششی که در رادیو تلویزیون از آن استفاده کرده‌اند. القای این فکر را در مردم بکنند که رئیس جمهور آنها طرفدار خان و شیخ است. مردی که همه عمر با این گونه عوامل در مبارزه بوده است از سوی کسانی که به احتمال قریب به یقین از عناصر این توطئه‌ها هستند این گونه متهم واقع می‌شود. و چه عجب که رادیو تلویزیون خود ما که ظاهراً باید مبلغ و معرفی کننده برنامه‌ها و کارها و توجیه کننده علل و اسباب تصمیمات باشد او خود از اسباب این گونه تبلیغات است ولی عجیبی نیست وقتی که من به نوبه خود خواهم گفت که چگونه در هر جا مانع می‌تراشند تا ما را در بن بست قرار دهند با این معنی نیز خواهم پرداخت. بعد از این جلسه امنیتی دو سه گروه به نزد من آمده بودند که پذیرفتم. بعد به منزل آقای معین فر رفتیم بعد از افطار تا نزدیک یک بعد از نیمه شب در آنجا ماندیم و مطالب زیادی گفتگو شد درباره دولت آینده. من ایراد گرفتم که چرا از میرسلیم که عضو حزب هم بود دفاع نکردید و بهتر از آن که می‌گفتید دارید و چون با من تفاهم نداشته معرفی نکردید؛ چه کسی بوده؟ و دو نفرشان گفتند از نظر ما رجایی بهتر بوده. خوب این مطلب پیش آمد که چرا در جلسه قبل نگفتید و بالاخره این‌ها حرفهای بعد از وقوع است و من گفتم فرض کنید که شما خودتان هم تحت تأثیر جوی قرار بگیرید که جوی قلابی است و آنرا می‌سازند چون شما برای پذیرش این جوسازی‌ها زمینه دارید و این‌ها در شما مؤثر واقع می‌شود. و مطلبی را گفتم که روز بعد چهارشنبه در اجتماع دختران و زنانی از گوشه و کنار کشور بازگو کرده بودم که این مطلب را در همانجا می‌گویم. بعد تنی چند پیشنهاد کردند که آقای بهشتی یا آقای هاشمی خودشان یکی از این دو نفر نخست وزیر بشوند و به من گفتند فایده ندارد. اینها نمی‌گذارند. بنابراین چه بهتر که خود این‌ها بیایند و عهده‌دار دولت بشوند. من گفتم هیچ عیبی ندارد به شرط این که مسئولیتی متوجه من نباشد. نظر من این بود که در هیجده ماه گذشته در حقیقت حکومت را همین عده در دست داشتند به لحاظ این که اکثریت شورا را تشکیل می‌دادند و اگر هنر و توانایی اداره بود در این مدت باید از خود نشان داده باشند. و این نکته را مورد تأکید قرار دادم که کشور ما در وضعیتی نیست که ما بتوانیم هر چند یکبار عده‌ای را بیآوریم و وزیر و نخست وزیر بکنیم بعد آنها را کنار بگذاریم. از نو یک عده دیگری بیآوریم. این وضعیت که کشور را در این اوضاع و احوال آزمایشگاه تلقی بکنیم وضعیت درست و قابل تحمل نیست.

پس باید هر گروه که می‌خواهند عهده دار دولت بشوند، به طور واضح و روشن مسئولیتها را برعهده بگیرند و در قبال مردم پاسخگو باشند ساعت یک بعد از نیمه شب به منزل آدمم وقتی که از خانه آقای معین فر خارج می‌شدم خانمی که تا آن ساعت در بین عده دیگری ایستاده بودند تا مرا به هنگام رفتن ببینند گفت که با من حرفی دارد و من باو نزدیک شدم تا او حرفش را بزند و او با لحن غم‌انگیز گفت، کاری بکنید که این کشور از بین نرود. صدای او صمیمی، لرزان و در عین حال که حکایت از اعتماد به توانایی رئیس جمهوری در پاسداری از موجودیت و استقلال کشور می‌کرد در عین حال نگران و بیم آلود بود. من تا سحر در فکر این جمله بودم و بارها مسایل را از نظر داخلی و خارجی مورد مطالعه قرار دادم. به خود گفتم در این شطرنج مرا یک طرف قرار داده‌اند همه راهها را دارند می‌بندند تا من ما بشوم. آن بن بست خارجی که امروز ما را در وضعیت سختی قرار داده، این بن بستهای داخلی که حالا بنا دارند آن را با تبلیغات رادیو و تلویزیونی و روزنامه‌ای و منبری تکمیل بکنند جوری که رئیس جمهور از هر سو در محاصره قرار بگیرد و هیچ در رویی نداشته باشد و ناگزیر عطای این عنوان را به لغایش ببخشد و برود و بعد هم البته رژیمی که نخستین رئیس جمهوری خود را با بن بستهای مصنوعی از پا در می‌آورد قابل دوام و بقا نیست. این مسئله‌ای است که همه آنرا می‌توانند بدانند و بفهمند. روی این فکر و خیال روز بعد که در اجتماع زنان حاضر شدم با صراحت بیشتر حرف زدم. از یک توطئه‌ای حرف زدم، آنوقت رادیو تلویزیون داشتند ضبط می‌کردند و من خواستم که این را بدون سانسور پخش کنند و عجب این که رئیس جمهور کشور حق ندارد از رادیو تلویزیون کشور بخواهد حرف او را بدون کم و زیاد برای مردم منعکس بکنند. برای اینکه این مطلب را منعکس نکردند با این که من گفتم بدون سانسور با مردم در میان بگذارید.

این امور را من برای مردم می‌گویم. ممکن است مردم بگویند چطور ممکن است رادیو تلویزیون در برابر رئیس جمهوری بایستد. این مسئله ایست که وقتی مردم به اندازه کافی دانستند که نقش تخریبی عناصری که در این دستگاه دارند کار می‌کنند چه اندازه است من بکمک مردم آنرا حل خواهم کرد.

به هر رو آنچه که من در روز چهارشنبه که حالا به گزارش این روز می‌پردازم، انجام دادم این بود که به اجتماعی دختران و زنان رفتم و در آنجا تا ساعت ۳/۵ به سئوالهای آنها جواب دادم. در آغاز گفتم فرض کنید که توطئه‌ای در کار باشد برای کامل کردن موانع و تکمیل بن بست که باید رئیس جمهوری را در آن قرار بدهد. و برای این که این کار را بکنند ناچار باید مجلس را در برابر رئیس جمهوری قرار بدهند. چگونه می‌توان مجلس را در برابر رئیس جمهوری قرار داد؟ رابطه مجلس با رئیس جمهور چیست؟ جز از طریق دولت البته مسایلی که در مقام هماهنگی قوای سه گانه پیش می‌آید ولی اصل قضیه دولت است. فرض کنید که برای این که دولت معرف هماهنگی نباشد طرحی تهیه کرده باشند و به اجرا گذاشته باشند که بنا بر آن طرح، تمام کسانی که می‌توانند با رئیس جمهوری کار بکنند این‌ها کنار گذاشته شوند و باقی بماند در فهرست، مگر آنها که نمی‌توانند همکاری کنند و همه شان هم تعریف خود را این طور کرده‌اند که ما با رئیس جمهوری همکاری نمی‌کنیم. و من گفتم شما ببینید.

از کمی قبل از افتتاح مجلس تا امروز اشخاص معینی مورد حمله و هجوم تبلیغاتی هستند البته برای آنها توضیح دادم که مکتب و معرف مکتب من هستم برای این که می‌خواهم قانون و اسلام اجرا گردد و در اخلاق ما نه بر چسب زدن هست نه افترا گفتن هست نه دروغ و بهتان و نه غرض و نه مرض ما اعتقاد و لیاقت را اصل می‌شناسیم و از نظر ما گروه و تعلق گروهی مسئله‌ای نیست. بعد از اینکه آنها کوبیده شدند نوبت به کسانی رسید که این‌ها نیز به درجه‌ای کمتر، اما می‌توانستند با رئیس جمهوری هماهنگی و همراهی داشته باشند. آنها هم کنار زده شدند. برای آقای میرسلیم و کلانتری وضعی را به وجود آوردند که این‌ها هم مقبول نیافتد و همین طور اگر ادامه پیدا کند کار می‌رسد به آنها که همکاری با آنها مقدور نیست به دلائلی که (اگر همچو فرضی پیش آمد با روشنی با مردم در میان می‌گذارم). البته این که من می‌گویم حدس تنها نیست شنیده نیز شد. می‌توانند به نزد امام بروند و بگویند که رئیس جمهوری حاضر نیست با افرادی که مورد نظر مجلس است همکاری بکند و مسئولیت آنها را بپذیرد و امام خود بفرمایند که من مسئولیت می‌پذیرم. به این ترتیب برخورد کامل بشود و رئیس جمهور در نظر مردم قرار بگیرد در مقابل امام و مجلس. بدیهی است که رئیس جمهوری این وضع را تحمل نخواهد کرد. یعنی در برابر امام قطعاً مقابل نخواهد شد و نخواهد ایستاد و ترجیح خواهد داد استعفا کند و کنار برود. مصلحت انقلاب بر همه چیز مرجح است و او مصلحت انقلاب را فدای مصلحت شخصی نخواهد کرد.

گرچه یقین هم دارد که امام چنین کاری را نخواهد فرمود و به هر حال این جزو طرح هست و بیان هم شده است. پس به آنها گفتم وظیفه من اینست در حدود امکاناتم و برای پرهیز از این گونه فاجعه‌ها و خنثی کردن این گونه طرحهاست که حدود عمل، نحوه عمل و روش کار را انتخاب می‌کنم و مردم باید مطمئن باشند که با پایداری و سماجت بر سر آنچه که حق می‌دانم می‌ایستم. همین معنی را در نامه‌ای که روز بعد از طریق نماینده خود در هیأت تشخیص صلاحیت مجلس فرستادم بازگو کردم، کوشیدم پیشنهادهایی در آنجا بدهم که به این گونه بحثها نیانجامد بعد از آمدن از آنجا به مسایل جاری پرداختم.

صبح به طرف مشهد راه افتادیم. در آنجا در اجتماع بسیار بزرگ و فوق العاده شورانگیز مردم، درباره مستکبران در قرآن بحث کردم و گفتم که آنها با

حکومت عدل علی چه کردند، چون این پدیده‌ها، این گروه‌ها، گروه‌هایی نیستند که در آن دوره بوده‌اند و امروز نباشند، بلکه در آن وقت بوده‌اند. و امروز هم هستند، گفتم که مستکبر یک پدیده تاریخی است و این پدیده تاریخی با اسباب و عوامل گوناگونش برجا هست، باقی می‌ماند و نقش‌هایی که در هر دوره برای خنثی کردن و از بین بردن حکومت مستضعفان اجرا می‌کنند، البته از نظر محتوی یکی است و از جهت شکل متناسب با زمان تغییر می‌کند. برای این که مردم به استمرار آن پدیده توجه نکنند مقایسه‌ای میان مستکبر زمان خودمان و آن زمان کردم که این مقایسه بعضی گروه‌های موجود را خوش نیامده است و گمان کرده‌اند که روی سخن با آنها بوده است. خوب این که خود آنها این طور تلقی کرده‌اند، خود یک ضعفی است.

بعد به نیشابور رفتیم. اول به شهرک امام که داشتند آن را می‌ساختند، سر زدیم و از مسجد و درمانگاه و یک خانه به طور نمونه دیدن کردیم، ساختمان این شهرک تقریباً نزدیک به اتمام بود، بعد رفتیم به چاه‌های عمیقی که زده‌اند و مزارعی که ایجاد کرده‌اند. آقای انصاری که بانی شهرک است توضیحاتی داد و من از این که او در چنین کار سازنده‌ای موفقیتی چشمگیر داشته است برآستی لذت بردم. بعد از بازدید قرار شد که آنها طرح تکمیل شهرک را تهیه کنند و این طرح و بودجه‌اش تصویب و تأمین شود تا آنها بتوانند کار خود را ادامه دهند.

بعد از این بازدید به نیشابور رفتیم، در نیشابور نیز اجتماع و احساسات مردم فوق العاده بود آقای جلالی نماینده نیشابور در مجلس شورای اسلامی صحبت کرد، بعد من در ادامه بحث مستکبران، آنچه را که برای روشن شدن ذهن جامعه امروز ایران لازم است، گفتم بعد از صحبت در نیشابور به خانه پدر و مادر یکی از پاسدارها رفته و چند دقیقه‌ای در آنجا نشستیم. بعد به مشهد بازگشتیم و از مزرعه نمونه‌ای که یک افسر نیروی هوایی به وجود آورده است، دیدن کردم، حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هکتار زمین را زیر کشت برده بود. او تراکتوری را که به یک درو کنی بسته بود و می‌شود با ده هزار تومان آن را تهیه کرد به ما نشان داد. این وسیله به گفته او جای کمباین کار کند که قیمتش بین ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار تومان است. در آنجا سالن‌هایی متعلق به نیروی هوایی وجود داشت که در اختیار سازمان پژوهش‌ها و ابتکارات علمی قرار داده‌اند. این کوشش‌ها که حکایت از تحرک در جهت سازندگی دارد و برآستی انقلاب به معنای واقعی کلمه است و در جهت استقلال ما از سلطه خارجی است، امیدوارم روزافزون بشود و ما به تدریج از این جو تبلیغات تخریبی به درآییم و مردم پی ببرند که با کار و تلاش است که می‌توان بر سلطه خارجی پیروز شد.

شب از سفر مشهد به تهران برگشتیم و باز تا دیرگاه به مسایلی که بیانش دیگر جنبه تکراری دارد پرداختم.

شنبه ۱۱ مرداد ۱۳۵۹

امروز گزارش‌های متعددی درباره اقلیت کشور، تأسیسات الکترونیک، دیپلماتهای خارجی که ایران را ترک می‌کنند، خصوصاً در مورد دیپلماتهای انگلیسی و استرالیایی، غرب کشور و عملیات عراق، حزب توده و تماسش با فدائیان و مجاهدین برای همکاری، اغتشاش در غرب کشور و نیروهایی که در آن دست دارند خواندم.

ظهر آقای فضل‌ی نژاد آمد و درباره پاکسازی و موانعی که در کار آنها به وجود آمده صحبت کرد و رفت که متنی تهیه کرده بیاورد تا برای حل این مشکلات امضا کنیم. بعد علامه نوری آمد و درباره یکطرفه شدن رادیو تلویزیون و این که دائم بر ضد مخالفان تحریک می‌کند، صحبت کرد و این که باید کوشید تا رادیو تلویزیون واقعاً یک نقش آموزنده داشته باشد و آنچه را که جامعه نیاز دارد و اساسی است به جوان‌ها بیاموزد. بعد، آقای یحییوی وزیر مسکن و شهرسازی آمد، چند تن از وزرا هم آمده بودند که آنها پایین بودند، او دوباره این که باید تکلیف دولت را زود معین کرد صحبت کرد، من هم به او گفتم که صورت را داده‌ام به مجلس و آنها هستند که باید نتیجه را گزارش کنند. بعد دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو آمد و شرحی از آنچه در باکو پیش آمده بود و نماز وحدت در آنجا و کارشناسان روس در ایران و مرزهای مشترک ما در آذربایجان صحبت کرد و اطلاعاتی هم که می‌گفت در فرانسه به

دست آورده است داد. او درباره توطئه‌های می‌گفت، که طرح آن را ریخته‌اند که مشابه بود با اطلاعاتی که ما بدست آورده بودیم.

بعد از او مسئولین اطلاعات نیروهای مسلح آمدند و درباره مشکلات کارشان صحبت کردند و از جمله گفتند اعتماد شغلی وجود ندارد و باید یکدیگر را قبول کنیم که در گذشته نمی‌کردیم و اطلاعات را هماهنگ مبادله نمی‌کردیم، و من به تفصیل برای آنها صحبت کردم و گفتم اگر ما نخواهیم رژیم استبدادی برگردد، باید یک نظام اطلاعاتی علمی داشته باشیم تا بتوانیم با این نظام اطلاعاتی قوی نقاط ضعف و قوت خودمان را بفهمیم، چون دشمن از نقاط ضعف ما بهره برداری می‌کند و برای خراب کردن نقاط قوت ما کوشش می‌کند، و ما باید چگونگی عملکرد دشمن را در زمینه ضعف‌ها و قوت‌هایمان با علائمی که دشمن به دست می‌دهد، به دست آوریم و کوشش کنیم، از روی روش علمی بتوانیم زمینه‌های عمل دشمن را معلوم کنیم و با خنثی کردن آنها، بتدریج فکر امکان تغییر رژیم را از کله قدرت‌های خارجی و ایادی داخلی آنها برانیم. آنها از دستگاه‌های تبلیغاتی شکایت داشتند، خصوصاً که تبلیغات آنها روحیه ارتش را تضعیف می‌کند و مستقیم و غیر مستقیم کوشش می‌کنند که بگویند ارتش مردمی نیست.

بعد از این جلسه آقای محلاتی آمد و درباره مسائل مختلفی صحبت کرد. فرزند ایشان که در صندوق تعاون صنفی کار می‌کند همراه او بود و پیشنهاد کرد که وام‌هایی را که بانک مرکزی در اختیار این صندوق می‌گذارد به طرح‌های تولیدی اختصاص بدهند. او درباره رفتن آقای میناچی به مکه و حل مسئله حج هم گفتگو کرد. در همین موقع آقای اسقف کاپوچی آمد و در باره کشیشان مسیحی و میسیونرهای مذهبی در ایران که به بعضی از آنها ابلاغ کرده‌اند که ایران را ترک کنند، صحبت کرد و پیام مفصلی هم از پاپ برای من و یک پیام هم برای امام آورده بود. قرار شد فردای آن روز بیاید به دفتر من و اسناد کشیش‌های اخراجی را هم من از مسئولش بخواهم که بیاورد و ببینم آیا این‌ها را به حق اخراج کرده‌اند یا به ناحق.

نزدیک افطار من به منزل آمدم و بعد از افطار برای سخنرانی رفتم و صحبت کردم، نزدیک نیمه شب بود که به منزل برگشتم، در این موقع دو خبر به من دادند، یکی درباره نزدیک شدن کشتی آمریکایی به جزیره لاوان و یکی هم درباره تجاوز مرزی از سوی عراق که این‌ها را تا دیرگاه پیگیری کردم که ببینم چه بود.

یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۹

امروز مشغول شدم به خواندن گزارش‌های مربوط به موقعیت دفاعی مرز با عراق، عملیات و فعالیتهای ضدانقلاب در منطقه دالاهو، گزارشی از مجموع پیام‌های تلفنی که به دفتر من شده است و نظر مردم درباره مسایل مختلف است و شکایات متعدد از وضع گنبد که نماینده‌ای برای رسیدگی فرستادم. بعد، خلاصه روزنامه‌های هفته گذشته را خواندم.

بعد از این کارها احمد آقا فرزند امام کسی را فرستاده بود و درباره نامزدهای نخست وزیری نظری داشت که با من در میان گذاشت، من هم با تفصیل در موردی که به نظرم می‌رسد عیب و نقص در کارها هست، صحبت کردم و پیغام فرستادم. بعد ۴ نفر از همافران که به نحوه رسیدگی به کار خودشان شکایت داشتند آمدند. من از فرمانده نیروی هوایی خواستم که شخصاً به کار آنها رسیدگی کند، بعد فرمانده نیروی هوایی آمد که در باره مسئله‌ای با او صحبت کردم و بعد یک عده‌ای آمدند که درباره مسئله‌ای با او صحبت کردم و بعد یک عده‌ای آمدند که درباره وضع آموزش و پرورش برای من گزارش داشتند. و از زمینه‌هایی که آماده‌اند همکاری کنند و کار کنند و خدمت کنند، گفتند.

آنها گفتند که گروه امور تربیتی در واقع عامل کنترل مدارس است و همین موجب شده که روحیه دانش‌آموزان برای قبول تبلیغات سوء از جانب گروه‌های دیگر آماده بشود. مسئول امور تربیتی هم گفت که به علت چرخش نادرست کارها آنجا را رها کرده است. به نظر من می‌رسد که محیط‌های تعلیم و تربیت، محیط‌های حساسی است که باید این محیط‌ها را با روش‌های درست تربیتی آماده کرد که آدمیان از راه علم، شناخت واقعی و عینی

نسبت به حقانیت، عقیده پیدا کنند و به آن برسند. امروز در دنیا انسان بدون این که بتواند ارزیابی صحیحی از عقاید پیدا کرده باشد آنها را می‌پذیرد که این باید از بین برود و محیطی فراهم شود که آدمی عقیده را از روی علم و اطلاع بپذیرد. برای این که این عامل است که شکست ناپذیری در برابر هجوم نیروهای چهل و تباهی به وجود می‌آورد.

بعد، گروهی در رادیو تلویزیون آموزشی آمدند و از من می‌خواستند که مسئله رادیو تلویزیون را جدی بگیرم، چون جو آنجا را برای تبلیغات برای اهداف اسلامی، نه تنها غیرسودمند بلکه مضر می‌یافتند. آنها گفتند در دو مورد هم در برخی زمینه‌ها حتی برخوردهایی با کارمندان و کارگران در آنجا به وجود آمده است. یک موردی بود که به من گفتند، مهندس میلانی نیا که من او را نمی‌شناسم، یک دستگاهی ساخته است و در زمان رژیم سابق به مناسبت ساختن همین دستگاه یک جایزه گرفته و به دلیل همین جایزه گرفتن پاکسازی شده است، در مورد کارگران گفتند حق مسکن آنها کم شده است و وضع آنها را با اشکال توأم کرده است.

من گفتم البته وقتی که آن بودجه تصویب شد و قرار شد این حقوقها کم بشود، قرار بود قانون دیگری هم تصویب شود درباره یکسان کردن دستمزدها که بر طبق آن این دستمزدهای پایین را بالا و بالاییها را پایین بیاورند. این ماند برای مجلس که این کار را بکند و در نتیجه این مقدار اجرای قانون مقداری فشار برای درآمدهای کم بوجود آورده است.

دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۵۹

بعد از گفتگو با اینها من به جلسه هیأت وزیران رفتم در آنجا مسایل گوناگونی بحث شد از جمله گفتند که در کرج در باغ جهانبانی عده‌ای بنام فدایی اسلام جمع شده‌اند و در آنجا عملاً حاکمیت را بخود اختصاص داده‌اند و در آن منطقه کارهای عجیب و غریب می‌کنند که من در این زمینه تلفنی صحبت کردم. بعد آئین نامه اجرایی لایحه قانونی خدمت نیروی انسانی و درمانی و بهداشتی تصویب شد. افزایش سرمایه کارخانجات مخابراتی شیراز طرح شد و تصویب شد. تأمین نیروی انسانی برای وزارت نیرو و سازمانهای تابع طرح و تصویب شد.

بعد، راجع به این که در استانهای مختلف اشخاصی که صلاحیت ندارند در کار پاکسازی وارد می‌شوند و عمل می‌کنند و هر کس زورش رسید و تیغش برید عمل می‌کند حرف زده شد. وزیر ارشاد گفت که هایت خزر را امام جماعت گفته است که زایشگاه بشود. که البته زایشگاه در آنجا، در این هتل جور نیست. و یک ثروت عظیمی از بین می‌رود. باید فرستاد و دید که مسئله چیست. بعد، معاون عمرانی استاندار آمد و درباره مسایل گوناگونی به این قرار صحبت کرد.

اولین موضوعی که مطرح کرد این بود که پولی که در خرداد تصویب شده و در ۴/۲۱ حواله شده چهار روز پیش رسیده، که این کندی را در مجاری اداری می‌رساند و بعد گفت: مصالح ساختمانی از قبیل سیمان، شیشه، قیر و لوله کم است که باید از وزیر بازرگانی بخواهیم برای آنها تهیه کند. بعد گفت، سد قشلاق کسر بودجه دارد که قرار شد که این کسری از محل طرحهای فوری تهیه شود. سپس گفت به جای کارمندانی که از ادارات پاکسازی شدند کارمندانی می‌فرستیم که جانشین آنها شود و بعد بودجه عشایری برای کردستان می‌خواست و می‌گفت که سهمیه حجاج پانصد تا کم است اگر هزار و پانصد نفر بشود بهتر است که حالا ببینیم این می‌شود یا نمی‌شود.

بعد از آن دادستان انقلاب آمل آمد، گفت کارخانه‌های آمل که چهل واحد است، تولیدشان کم شده بود به یک پنجم رسیده بود که حالا بر اثر تلاش و کوشش ما ۵ برابر شده، بعد در مورد آب سد لتیان صحبت کرد و راجع به شایعات دروغی که رواج داده‌اند که مثلاً من گفته‌ام باید آب را بر روی دهقانان بست و البته آنهايي که از محبوبیت رئیس جمهوری نگرانند و او را مانع مهمی برای پیشرفت خودشان می‌دانند از این گونه شایعات هر روز در همه جا می‌سازند. بعد گفت که اگر شماره گذاری اتومبیل در خود شهربانی آمل بشود درآمدش برای این شهر بیشتر است و معلوم نیست چرا این کار را نمی‌کنند. و می‌گفت که بانک تجارت در دادن وام به چند کارخانه سهل انگاری می‌کند و گفت یکی از گاوداری‌های کرج را اذیت می‌کنند و نمی‌گذارند کار انجام بدهد و پیشنهاد می‌کرد که گاوهای این گاوداری به مجتمع شیر و گوشت آمل منتقل شود. بعد از افطار هم به مسایل امور جاری و اداری پرداختیم و امروز هم به این ترتیب تمام شد.

صبح دوتا گزارش درباره کردستان خواندم. یک گزارش درباره اعتبارات بانک مرکزی و یک گزارش درباره وامهای وزارت دفاع. بعد، هیأت تشخیص صلاحیت نخست وزیر برای مجلس آمده بودند و با آنها مفصل صحبت کردیم و در حدود ۲/۵ ساعت بلکه بیشتر آنجا بودیم که درباره صلاحیت افرادی که به من پیشنهاد کرده بودند تک تک صحبت کردیم. قبلاً هم گفته بودم و به آنها نوشته بودم که بنای کار طراحان، بر اینست که وضع را به صورتی در بیاورند که در فهرست کسی نماند جز آنها که نمی‌توانند با رئیس جمهوری همکاری داشته باشند و این مقدمه توطئه‌ها و فتنه‌های بعدی شان است. بعد آنها با این بیان که باید کوشش کرد و کسی را یافت که مبین همکاری و تفاهم باشد رفتند. بعد از این و در محل کار عده‌ای آمدند و در زمینه‌های مختلف کارهایی داشتند و گفتند و رفتند. بعد من به منزل آقای موسوی اردبیلی رفتم و با اعضای سابق شورای انقلاب در آنجا دیدار و گفتگو کردیم و نیمه شب طول کشید. من به آنها انتقاد کردم که شما بنابراین نداشتید که نخست وزیر مبین تفاهم باشد، پس بهتر این است که برویم روی خط این که حالا که کشور ما آزمایشگاه شده خوب است هرکس بیاید، آزمایش بکند و برود. آقای معین فر با هیجان زیاد و بطور مفصل گفت که بهتر است که این‌ها خودشان بیایند و کار را در دست بگیرند و کسی را که بهتر از همه می‌دانند سرکار بیاورند. تا فردا نگویند بهتر از این هم داشتیم. ولی خوب چون با رئیس جمهور تفاهم نداشت ما کس دیگر را معرفی کردیم. من در آنجا هم با تفصیل تمام راجع به این که اصطلاحات و کلماتی که به کار می‌رود خود بیانگر و حکایت کننده مشی و تعلق انسان است. گزارشاتی را که درباره توطئه‌های دشمن در همان روز رسیده بود برای شان تشریح کردم. مطالبی که آن روز بر من گزارش شد بسیار شگفت‌انگیز بود که اگر درست از آب دربیاید، موجب تأسف بسیار خواهد شد. دستور دادم که این اطلاعات را تعقیب کنند تا ببینیم چه نتایجی ببار می‌آورد.

موضوع دیگری که مورد بحث واقع شد این بود که عده‌ای می‌خواهند قبل از این که دیر بشود، رئیس جمهوری را از سر راه بردارند و برای این هر سخن و حرفی را شاخ و برگ می‌دهند و تغییر می‌دهند و عوض می‌کنند و می‌برند، هر جا که بتواند مورد بهره برداری قرار می‌دهند و این جامعه را بسوی بحران می‌برند. بعد از این گفتگوها من گفتم که شما که نامزدهاتون را برای نخست وزیری می‌خواهید به رئیس جمهور تحمیل کنید، یک را بنویسید و امضا کنید نزد من بگذارید که اگر این دولت خوب از آب درنیامد، بعد نگویند که ما مسئول نبودیم و مثل گذشته نشود که باید رفت دنبال جن و پری و تشخیص مسئول. وضعیت مشخص باشد که چه کسانی مسئول بودند و این‌ها بیایند در برابر مردم جوابگو باشند. آقای هاشمی قبول کرد که این نامه نوشته شود اما در عمل و واقع این نامه نوشته نشد. بعد من پرسیدم در این صورت چگونه می‌خواهید من مسئولیت هیأت دولت را بپذیرم که او را به مصلحت کشور نمی‌دانم؟ در اینجا من باید به خوانندگان این ستون بگویم که در مقام ریاست جمهوری منتهی کوشش من باید صرف این بشود که نهادهای جدیدی که در قانون اساسی آمده و مستقر می‌شوند خوب و منظم پیش بروند و این گونه مباحثات نه به معنای سازشکاری است و نه به معنای زدو خورد و برخورد و این هاست. بلکه کوششی است برای اینکه جمهوری را از شر خناسهای زمان و توطئه‌گران گوناگون در امان بداریم و در یک محیط سالمی دولت جدید تشکیل شود تا بتواند کار خود را انجام دهد و در این مجلس هم به اصطلاح داوطلبهای آقایان عضو حزب جمهوری آقای رجایی بود و آقای معین فر (خطاب به آنها) گفت که اگر هم شما فارسی را بهتر می‌دانید او را نخست وزیر بکنید، فردا نیابید و بگویند رجایی را از راه ناچاری پذیرفته بودیم. گفتند نه ما در شرایط فعلی او را بر همه ارجح می‌دانیم.

از آنجا به منزل آمدم که نزدیک یک بعد از نیمه شب بود و به کارهایی که معمولاً می‌پردازم، پرداختم تا این که دکتر چمران وزیر دفاع که الآن نیز وکیل مجلس است آمد و درباره اطلاعاتی که آن روز در زمینه تحرکات دشمن رسیده بود تا نزدیک سحر صحبت کردیم قرار شد که پی‌گیری شود، ببینم

چهارشنبه ۱۵ مردادماه ۱۳۵۹

صبح ساعت ده و نیم جلسه شورای امنیت ملی برقرار شد. طرحی را که استاندار فارس برای هماهنگی در استانهای مختلف بین نیروهای مسلح تحت سرپرستی استاندار تهیه کرده بود، عرضه شد. بعد، مسئله این که آیا توطئه‌های دشمن منطقه‌ای است و یا در سراسر کشور انجام می‌گیرد، بحث شد و رئیس ستاد ارتش توضیحاتی داد که این یک طرح سراسر کشوری است و من درباره این که وقتی طرح کشوری است باید طرح مقابله با آن هم کشوری باشد صحبت کردم قرار شد چهار یا پنج موضوع مهم مورد بحث قرار گیرد و برای آنها طرحی تهیه کنیم و به اجرا در بیاوریم تا میان نیروهای ما در استانها اولاً بین خودشان هماهنگی کامل به وجود آید، ثانیاً بین آنها و مرکز نیز هماهنگی کامل وجود داشته باشد. بعد از آن جلسه من برای شرکت در نماز وحدت به رادیو تلویزیون رفته بعد از نماز هم صحبت مختصری کردم و از آنجا به گیلان برای افتتاح کارخانه چوکا رفته. بعد از رسیدن به کارخانه و بازدید از کارخانه کاغذسازی و چوب بری در اجتماع کارگران و کارمندان این کارخانه حاضر شدم و برای آنها صحبت مختصری کردم. گفتم این چندمین محل و کارخانه‌ای است که من می‌بینم به دست و فکر کارگران و متخصصین ما به کار افتاده است و در میان همه اسباب ناراحتی همین سازندگی به معنای واقعی کلمه است که به ما امید و نوید می‌دهد. امید می‌دهد که ما بتوانیم از مشکلات بیرون بیاییم و نباید از مشکلات بترسیم. باید مشکلات را یکی پس از دیگری حل کنیم و نوید می‌دهد که ما می‌توانیم آینده را نجات بدهیم و یک جمهوری براساسی اسلامی بسازیم، که در آنجا هیچ حقی از هیچ انسانی تضعیف نشود. احساسات کارگران و کارکنان کارخانه برادرانه، صمیمانه و شورانگیز بود من از این که ایران اسلامی در این جوی که کمتر تبلیغ سازندگی در آن می‌شود و بیشتر حواسها در جو فعالیت‌های تخریبی است باید به وجود این گونه کارگران، مهندسان و فعالان ببالند. این‌ها هستند که راه واقعی را رد پیش گرفته‌اند، چون مبارزه با سلطه خارجی جز با به کار انداختن اندیشه و دست برای تولید علم و فن و کالا در حد ضرور ممکن نیست. معنویت انسان از راه سازندگی او توسعه پیدا می‌کند. رشد می‌کند و کمال انسان از این راه است و وقتی این راه را نرویم و به خط تخریب نرفتیم، از کمالی به نقص میل می‌کنیم و به تباهی روی می‌آوریم.

بعد از بازدید از این کارخانه به شهر انزلی رفتیم در میدان ورزشی آنجا مردم و علمای شهر آمده بودند و من برای آن‌ها صحبت کردم. گفتم در چه زمینه‌هایی ما کار کرده‌ایم و در همان زمینه‌ها از راه مشکل تراشی مانع پیشرفت کار ما شده‌اند و می‌شوند ولی گفتم که این‌ها ما را نباید قانع بکند و بگوییم خوب چون مانع تراشیدن و ما کاری نتوانستیم بکنیم پس هیچی. نه ما باید به کار و تلاش خودمان ادامه دهیم و این موانع را از پیش پا برداریم سمج و استوار باشیم، متزلزل نشویم و براه خود ادامه دهیم.

آن روز در راه رفت و بازگشت استاندار گیلان نیز چند مورد را با من در میان گذاشت. یکی این که هواپیمایی ملی به گیلان پرواز ندارد ولی خرج آنها را می‌دهد، که من پرسیدم و معلوم شد که مسافر کافی نیست.

پنج شنبه ۱۶ مردادماه ۱۳۵۹

صبح هیئتی از مجلس برای احراز صلاحیت داوطلبان نخست وزیری نزد من آمدند، گفتگوی مفصلی انجام گرفت. من به آنها گفتم آن که در بیان امام بود «بر چه اختلاف دارند» اختلاف را چه کسی با چه کسی دارد، چون تا آنجا که به رئیس جمهور مربوط می‌شود، کاری را که من کرده‌ام، هیچ رئیس جمهوری در هیچ تاریخی نکرده است.

نخست بر اساس پیشنهادی به حزب جمهوری که خود آن‌ها هم قانع شدند یا شاید قانع بودند، من با آنها شوخی کردم گفتم قصه شما از مطرح کردن آن دو نفر برای سومی بود که بر اساس تفاهم، من او را به مجلس معرفی کردم. بعد در جلسه خصوصی بحث و گفتگو کردید، از من خواستید به مجلس آمدم صحبت کردم. پیشنهاد کردیم هیئتی تشکیل شود و احراز صلاحیت بکنند، همه کسانی که به من پیشنهاد شده بود ضمن یک نامه‌ای برای شما صورت دادم که شما ببینید این‌ها مکتبی هستند، مسلمان هستند، صلاحیتشان به چه میزان است. شما رفتید به دنبال احراز صلاحیت، بعد هم آمدید. پس، از ناحیه من ترک اولی ای نبوده، تفاهم‌طلبی هم بوده من هم می‌دانستم و می‌دانم و اگر بنا بر این بود که اختلاف و مقابله باشد روش دیگری در پیش می‌گرفتم. ولی این که گمان برود روش حکومتی صحیح این است که ما برای هر مسئولی یک مقابلی درست کنیم که نتواند تکان بخورد، این کار کشور را به بن بست می‌کشاند و در این بن بست انقلاب و کشور زیان می‌بیند. مثالی هم برای آنها آوردم که در بسیاری جاها ما وضعیت را می‌بینیم کسی برای جایی مسئول می‌شود و ذیل او اشخاصی تحمیل شده‌اند که مقابل او هستند در نتیجه امور معوق و تعطیل و گاه در جهت خرابی پیش می‌رود. این که بیابیم و نهادهای مختلف را دست اشخاص بدهیم که مقابل هم باشند، این فساد و سقوط است.

مردم اگر امروز تمکین بکنند و اوضاعی را که حقایق به آنها گفته نمی‌شود بپذیرند و تحمل کنند، بعد از مدتی که برخورد پیش آمد و زدو خورد شد، مردم مقصرین این وضع را به شدت کیفر خواهند داد.

بالاخره آنها گفتند با مطالعاتی که کرده‌اند یک نفر را هم صالحتر یافته‌اند و هم گفته‌اند که در مجلس زمینه بیشتری دارد. من گفتم که شما در مجلس خصوصی آن ۱۴ نفر را به رأی بگذارید، اگر تمایل مجلس به کسی شد که من دلم از او قرص نبود، سکوت می‌کنم. یکی از اعضای هیئت پرسید، آیا شما در سخنرانی‌ها هم حرفی نمی‌زنید؟ گفتم چرا، وقتی که معلوم شد حق با من است و آن روز که معلوم شد روش پیشنهادی من درست است آن روز حرف می‌زنم ولی تا آن روز، نه.

بعد از رفتن آن هیئت در نخست وزیری با نمایندگان کامیونداران ملاقات داشتم. فراموش کردم قبلاً بگویم که سه شنبه که ساعت ۵ خوابیده بودم در ساعت ۸ صبح با صدای کامیون داران که در مقابل نخست وزیری اجتماع کرده بودند، بیدار شدم. این چندمین بار بود که این‌ها می‌آمدند. در این جلسه وزیر بازرگانی و نمایندگان وزارت کار و و مسئولان هم شرکت داشتند، صحبت شد و قرار می‌پذیرفتم که قرار شد ماشین کنند و من امضا کنم و به آنها بدهند و این قضیه تا یک ماه دیگر حل شود. بعد گزارشی هم در مورد کامیون‌های موجود خواندم که طبق همان گزارش ۱۸۰۰ کامیون در چند شرکت با ترتیب فعلی به اداره دولت درآمده و کامیونداران می‌گفتند آن تعداد کامیونی که شناسایی کرده‌اند از ۸۰۰۰ متجاوز است، و دو انبار قطعات یدکی نیز کشف کرده‌اند. وزیر بازرگانی می‌گفت که باید دولت خود یک سازمان و شرکت حمل و نقل کامیون در حدود ۵۰۰۰ لااقل داشته باشد که آنها نتوانند برای دولت بازی در بیاورند و دستش را در پوست گردو بگذارند. بعد مدیر عامل بانک سپه آمده بود و می‌گفت که در آنجا باز همین طور است. البته نمی‌دانست که در جاهای دیگر هم وضع همان طور است و وضع خودش را می‌گفت که مدیریت در بن بست است به لحاظ مداخلاتی که می‌شود، گروههای فشاری که هستند اشخاصی که هستند، خودشان تصمیم می‌گیرند، خودشان هرکاری می‌خواهند می‌کنند، مشهد را مثال آورد و می‌گفت که در آنجا عده‌ای از کارمندان کار را در دست گرفته و مدیری که در سابق بود او را نپذیرفتند و من هم به او گفتم که در این گونه موارد باید رسیدگی کرد که «کلمه الحق مراد به الباطل» نباشد. حرف حقی می‌زنند برای این که امور را در دست خودشان بگیرند و هر کار که می‌خواهند بکنند باید به آنها هم قاطع بود و بهتر این است که ما در این گونه موارد هیچ گونه اغمازی روا نداریم بعد، از سازمان صنایع هوایی آمده بودند دو طرحی را با فرمانده نیروی هوایی و... و اینها درباره صنایع هواپیماسازی که در چند مرحله برنامه‌ای را اجرا کنیم یا برسیم به ساخت موتور و بر این عقیده بودند که اگر این برنامه را اجرا بکنیم بعد از ۱۵ سال می‌توانیم ۶۰٪ موتورجت را در ایران بسازیم. امیدواریم که کشور در جهاد سازندگی بیفتد و ما بتوانیم در ظرف ۱۰ سال به صد درصد تولید

برسیم که تمامی در ایران تولید بشود البته اگر این صنایع در ایران پا بگیرد تنها ساختن موتورجت نیست که در اینجا خواهیم ساخت بلکه خود این برای بسیاری از صنایع ما و سایل و ابزارهای لازم را خواهند ساخت بعد از رفتن آنها بی نهایت خسته بودم. یک ربعی دراز کشیدم و کمی قبل از افطار عده‌ای از دوستان و همکارانم آمده بودند راجع به تشکیل دولت و این که چه باید کرد که برای انقلاب مفید باشد صحبت کردم بعد به منزل آمدم و شب به دو جا برای سخنرانی رفتم، اول به نازی آباد در جنوب شهر، در آنجا سئوالهایی کرده بودند که من به آن سئوالها جواب دادم و هم... به زمان تشکیل انتخاب خود به ریاست جمهوری تا آمدن هیئت به نزد من تا روز پنجشنبه، آنچه بر من گذشته بود با مردم در میان گذاشتم و به آنها گفتم که زمان خواهد گفت و به سرعت و بزودی که حب باکیست. از آنجا به حسینیة بنی فاطمه رفتم و درباره جوسازی و جوسازان صحبت کردم و خطر بزرگشان برای جمهوری گفتم. گفتم که اینها می‌توانند با همان جوسازیها، لحظه شروع به سازندگی، سازندگی همه جانبه و عمومی کشور را به تاخیر بیندازند. در آنجا برایشان صحبت کردم در مجلس هم این مطلب را گفتم که وقتی یک اعمال بی‌رویه‌ای، خلاف قانونی، خلاف دینی شنیده می‌شود از متصدی امر و کسانی که به خودشان اجازه می‌دهند این کارها را انجام بدهند، در جواب این گفته که سابق هم این کارها می‌شد می‌گویم بله سابق هم این کارها با مستضعفان می‌شد. حالا این کارها با مستکبران می‌شود. در اروپا هم استالینیستها و مارکسیستها این جور به ما، در برابر ما صحبت می‌کردند که بله جهت زور فرق می‌کند در سرمایه داری از بالا به پایین است و در سوسیالیستی از پایین به بالا است. خوب ما به همین دلیل هم گفتم که:

لیبرالیسم و مارکسیسم خیلی از هم بیگانه نیستند چون بنای هردوشان بر اعمال قوه و زورآزمایی است و روابط قواست و مکتب اسلام از این دو جداست چون بنایش بر اجرای قانون خداست و نه زورآزمایی.

و در این مکتب که فرق نمی‌کند قانون را باید یکسان اجرا کرد مثال هم زدیم که:

وقتی ما درباره کسانی که آنها را مستکبر می‌دانیم مثلاً شکنجه بکار می‌بریم بعد از این که مسئله جا افتاد و سنت شد و قبول شد و تحمل شد این روش را با هرکس که بخواهد دم از حق و حق طلبی بزند، خواهند کرد.

بنابراین خود این روشها هستند که مستکبر می‌سازند و آنها که این روشها را بکار می‌برند در حقیقت مستکبرانی هستند که دارند در رژیم جدید شکل می‌گیرند.

و موقعیت خودشان را تحکیم می‌کنند پس دیگر ترس از این که از بیرون بیایند و رژیم را سرنگون کنند و سابقها برگردند یک ترس بیجاست برای این که در داخل وقتی کسانی هستند و این روشها را به کار می‌برند مستکبر دوباره حکومت خودش را مستقر می‌کند و در این توضیحاتی که امشب دادم یک تفسیر هم دادم بازتابش در مردم احساسات بسیار گرم و صمیمانه و برادرانه بود. نزدیک ۱/۵ یا ۲ بعد از نیمه شب به منزل بازگشتیم. گزارش امروز هم به این ترتیب تمام شد.

جمعه ۱۷ مرداد ۱۳۵۹

صبح چند گزارش درباره چند افسر ارتشی خواندم و بعد با آقایان رفسنجانی و محمد یزدی و محلاتی و رجایی درباره نخست وزیر صحبتها را از سر گرفتم و من گفتم بیش از آنچه که دیروز پذیرفتم نخواهم کرد و صحبت هایی راجع به جوسازیها و این مطالب به میان آمد و من نظرهای خود را دادم. بعد از رفتن آنها به امور جاری که در پرونده‌ها نوشته است رسیدم. ساعت ۵ برای افتتاح سفارت فلسطین رفتم و در آنجا صحبت کردم و سه مطلب را به عنوان سه مسئله‌ای که باید حل بشود پیش کشیدم.

یکی این که مسئله فلسطین، مسئله یک سرزمین نیست، یک ملت نیست، بلکه مسئله‌ایست جهانی و باید به همین عنوان طرح و حل و پذیرفته شود.

دیگر این که این مسئله قومی و ملی نیست مسئله ایست مربوط به همه مستضعفان و تا وقتی به این صورت طرح نشود، قابل حل نیست. و یکی هم مسئله رژیمهای عربی است و این که اینها قیم مردم فلسطین شدهاند و بیشتر از خود اسرائیل در خرابی کار مردم به فلسطین اثر گذاشتهاند.

اگر مسئله از حیثه عمل آنها خارج شود و ما بتوانیم ظرف یک سال به افکار عمومی مسلمانان مستضعف این بیان را تبلیغ بکنیم که اسرائیل یک سرطانی است از سلطه گران غربی در منطقه و زندگی همه آنها را تباه می کند و جزیی از همین راه حل مسئله رژیمهای این کشورها است ما به حل مسئله فلسطین نزدیک شده ایم البته باید تفسیر این مسئله را جداگانه خوانندگان بخوانند. بعد از افطار در محل دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهوری حاضر شدم و درباره مدرس بحثی طولانی را عنوان کردم تحت عنوان «تجربه ای که خود از سر می گذرانیم» و گفتم حالا می توانم راجع به برخورد مدرس با رضاخان به عنوان برخورد دو روش و دو بینش صحبت کنم بینش در روشی که می خواست با تغییر محتوی شکل را متناسب با او تغییر دهد و بینش در روشی که به عنوان عامل سلطه غربی می خواست با تغییر شکل، محتوی را تغییر بدهد و در این زمینه مفصل بحث کردم. ساعت یک بعد از نیمه شب به منزل آمدم در راه آمدن مصاحبه رئیس مجلس را از رادیو شنیدم. در این مصاحبه کوتاه چهار مطلب بود که با حقیقت وفق نمی داد. مطلب اولی که ایشان گفتند در مجلس خصوصی من (رئیس جمهور) گفته اند یک گروهی انتخاب کنید که اینها بنشینند و احراز صلاحیت بکنند، البته کلمه احراز صلاحیت را نمی دانم، ولی آنچه که من یادداشت کرده ام این بود که یک گروهی انتخاب کنند بنشینند و نامزد مطلوب نخست وزیری را بیابند. این سخن تمام حقیقت نیست. من گفته بودم یک گروه بی طرف، مستقل در قضاوت را انتخاب کنید بنابراین، این گروه می باید دارای دو صفت باشد (بی طرف) و مستقل در قضاوت. مطلب خلاف حقیقت دوم این که از قول من (رئیس جمهور) نقل کرده اند. که از آن سه نفر هم که مجلس پذیرفت آن دو نفر را به علت آنکه قبلاً قضاوت کرده بودند نباشند، از آن سه نفر هم که مانده بودند من گفته ام که یک نفر از آنها بهتر است باشد و مجلس زیر بار نرفت. آن یک نفر را من نمی دانستم عضو حزب است بعد فهمیدم و گفتم این با پیشنهاد من سازگار نیست، هیچ اصراری هم نکردم که آن یک نفر نباشد. خلاف حقیقت سوم ایشان آن است که گفته اند: نامه ای از رئیس جمهور به مجلس آمد که باز مثلاً جو را خراب کرد این نامه همان نامه ای است که من در آن چهارده نفر را پیشنهاد کرده بودم و تمام فرضهای مختلف را آورده بودم و تا هیچ بهانه ای برای این نباشد که من کمترین میلی به کشمکش با مجلس و یا با آنهاپی که در خارج مجلس به این کارها مشغولند دارم و مطلب چهارم این که من (رئیس جمهور) گفتم که مجلس حاضر شد تنزل کند و در مشورت برای یافتن نخست وزیر شرکت کند، این هم خلاف حقیقت است، مسئله عکس بود و به این ترتیب عنوان شد که من پشت سر هم به مجلس معرفی کنم، پشت سر هم رد بکنند این موجب ضعف مجلس و رئیس جمهوری هر دو می شود و بیشتر این ضعف متوجه مجلس می شود چون توضیح این مسایل آسان نیست که چرا یک اشخاصی با کدام دلیل رد شدند و من برای این که مجلس تضعیف نشود، این پیشنهاد را ارائه دادم، خود آن هیئت هم انصاف دادند که اگر بنای من بر تضعیف مجلس بود باید آن روش را در پیش می گرفتم، این مطالبی که من گفتم تنها برای این نبود که خلاف حقیقت تصحیح شود بلکه به آن منظور بود که مردم توجه بکنند که اگر ما دقت بکنیم در بیان و در عمل بسیاری اختلافها اصلاً به وجود نمی آید و برخوردها به وجود نمی آید و وقتی که دقت در بیان نکنیم آن وقت باید علی الدوام یک رشته تکذیب نامه بچسبانیم برای یکدیگر و کار به جایی برسد که دیگر مردم هرگونه اعتمادی را نسبت به حرفهای ما از دست بدهند و این برای سلامت جمهوری ما خطرناک است. حالا هم ساعت دو و ربع بعد از نیمه شب است و من با شما خوانندگان خداحافظی می کنم.

این روز را مقدم می‌دارم برای آن که بسیاری مراجعه می‌کنند از خبرنگاران و مردم که شرح موقوف را از زبان رئیس جمهور بشنوند صبح در همدان مراجعان از هفت صبح شروع به آمدن کردند و تقاضاها و نظرها را در میان می‌گذاشتند که البته بیشتر شامل تقاضاها بود. ساعت هفت و نیم صبح امام جمعه شهر آمد و راجع به این که دیروز مردم به استقبال آمده بودند، ولی من وقت را به بازدید پایگاه هوایی گذراندم و در نتیجه تغییری در برنامه پیش آمد که برای او توضیح دادم هدف اصلی از مسافرت بازدید از نیروهای مسلح و رسیدگی به وضع این نیروها در غرب کشور بود و بنابراین باید مسئول امور کشور به مسئولیتهای خود بپردازد و به همین ترتیب هم عمل کردم روز قبل از آن هم از مردم به مناسبت انتظارشان عذرخواهی کردم. بعد از مرکز سپاه همدان دیدن کردم. مشکلاتی را داشتند که در میان گذاشتند و عده زیادی از آنها در عملیات غرب شرکت دارند و من نسبت به بکار و تلاش و شجاعت و خصایل انقلابی آنها قدردانی کردم بعد به پایگاه هوایی همدان آمدم و عازم کرمانشاه شدم. در کرمانشاه اول در اجتماع روسای دوایر دولتی شرکت کردم و مسایلی را آنها مطرح کردند که عبارت بود از یک مساله‌ای که من طرح کردم. مساله آسفالت راه مرزی که مدتی دراز است معوق مانده و هنوز به جایی نرسیده نماینده جهاد سازندگی گفت: آماده است که این کار را بکند و در صورتی که ما امکانات در اختیارشان بگذاریم، در اختیار ما، راه آسفالت بگذارند، بعد با مدیر کل راه استان که فعالترین مدیر عامل در منطقه است، صحبت کردم. یعنی او پیش من آمد صحبت کرد، بعد خواهیم گفت که چه گفت. به هر حال می‌گفت باید دستگاه تولید آسفالت و کارخانه تولید آسفالت را به آن منطقه برد تا بشود به اصطلاح آسفالت را گرم کرد.

بعد مشکل پاسگاهها بود که همان روز رفتیم دیدار کردیم که بعد خواهیم گفت. بعد راجع به کمبودهای ورزشی، تأسیسات آن نیمه تمام مانده و این که برای آنها استخدام باید کرد که آنها را مورد گفتگو قرار دادیم، بعد، بهداری استان و خصوصاً شهر را گفتم که از اطراف همه به آنجا هجوم می‌آورند و خدمات درمانی را که باید تأمین بکند دو برابر شده، اما وسایل کم شده و تعداد پزشکان کمتر شده به علت آن که تعدادی از آنها منطقه را ترک کرده‌اند حتی تعداد پرستار هم کم شده و از منطقه رفته‌اند و گفتند برای هر ۱۲۰۰ نفر یک تختخواب هست. آمبولانس و غیره را نیز ندارند. مسئله بعد، کسر بودجه شهرداری برای کارهای عمران شهری بود، گفتند ۳۸ میلیون کسر بودجه دارد، بعد، مسئله حاشیه نشینان که گفتند کمربند فقر است.

در جلسه با علما در شنبه (روز بعد) این مسائل مطرح شد که یکی از اسباب ناامنی، همین حاشیه فقر اطراف کرمانشاه است. بعد در بیرون هم جوانی فریاد می‌زد و به اصطلاح می‌خواست که از منزل او دیدن کنیم و مقر سپاه او را ببینیم و نشانی او را هم گرفتیم که برویم ببینیم، به مناسبت حادثی که پیش آمد، این کار میسر نشد در عوض ما وعده کردیم که بلکه بتوانیم با تأمین امکانات این فقر را کم بکنیم. بعد صحبت پاکسازی شد، می‌گفتند این جا محیط از خودبهاست و خودیها یکدیگر را ممکن است درست پاکسازی نکنند و حتی گفتند عده‌ای از بهداری که متخصص و مشغول کار هستند این‌ها پاکسازی شدند، بر اثر غرض و مرضهای گروهی که این‌ها وضع را آشفته کرده این عقیده همه بود و انتظار داشتند که یک نماینده از سوی رئیس جمهوری و نماینده‌ای هم از دادستان کل اضافه بشود و اینها یک پاکسازی درست حسابی انجام دهند. بعد بودجه‌ای برای عشایر می‌خواستند که به وضع بد آنها برسند. بعد نماینده جهاد گفت که مسئله بودجه جهاد هنوز حل نشده است و مشکل دارند که ما گفتیم هر وقت شما طرح آوردید، ما طرحهای شما را اجرا می‌کنیم که بیشتر از کمبود امکانات می‌نالیدند مشکل بعدی که در میان گذاشتند این بود که چون منطقه ناامن است پیمانکار به منطقه نمی‌آید و به نماینده بنیاد مستضعفان که گفت بنیاد مستضعفان بودجه‌ای ندارد که مستضعفان شهر مانده‌اند از آنجا به محل نماز جمعہ رفتیم که استادبوم ورزشگاه بزرگی بود که مملو از جمعیت در آنجا گرد آمده بودند. در آنجا راجع به مساله امنیت غرب صحبت کردم. که ما نمی‌توانیم وضعیت سابق را ادامه بدهیم. بگذاریم که عراقیها بیایند و بروند و برانند و ما بشویم عکس العمل.

بعد از ادای نماز جمعہ و نماز عصر راه افتادیم به باشگاه شرکت نفت بعد از نطق در جلسه شورای امنیت از نمایندگان نیروی زمینی، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده عملیات غرب و فرمانده سپاه پاسداران که شرکت کردند و فرمانده عملیات غرب توضیحاتی راجع به عملیات مخرب داد و نقشه‌ها و برنامه‌ها، بعد نمایندگان سپاه گفتند که مطالبی را در میان بگذارند تا واقعیات آن چنان که هست، معلوم شود و نواقص هم در محل رفع شود. ضمناً اصرار کردم که از منطقه دیدن کنم. دلیل آن بود که کسی در مقام فرماندهی کل قوا نمی‌تواند با کسانی که رویاروی خطر هستند از دور رابطه بگیرد و حتی خطر دیگر آن‌ها را هم نپذیرد و ثانیاً وقتی مستقیم خود به چشم و گوش دید و شنید، گزارشهایی که بعد از این خواهد خواند با توجه به واقعیتهایی است که

دیده است و شنیده است، در آن‌ها نظر خواهد کرد.

این است که از آنها خواستم که حرفهایشان را بگذارند، بعد از این که منطقه را دیدن کردیم آنها حرفهایشان را بزنند و ما گوش کنیم. غالباً موافق نبودند که این دیدار انجام بگیرد ولی من اصرار کردم و سوار هلی کوپتر شدیم و ساعت ۶ بود که به محلی در سر پل ذهاب رفتیم از آنجا سوار جیپ شدیم رفتیم به مرز. جاده‌ها مقداری آسفالت بود و مقدار خاکی می‌شد و نگرانی هم داشتند که می‌باشد و منفجر شود و اتوموبیلی پیشاپیش می‌رفت. رفتیم و از پاسگاه ژاندارمری که در دست سپاه پاسداران بود و یک محل دیگر که در دست ارتش بود و مرزدار می‌کردند. آنچه نظرگیر بود در این دیدار اولاً این مواضع، پاسگاهها را مثل رژیم سابق به جای آنکه با مصالح محکم بسازند ظاهر سازی کرده‌اند، نتیجه این که با توپخانه دشمن این‌ها کوبیده شدند. اما چیزی که دشمن از آن غافل است این است که دیوارهای پاسگاه نیست که در برابر او مقاومت می‌کنند. این دیوار اراده‌ها و عقیده هاست که در برابر او مقاومت می‌کند و همین دیوار است که از بتون و آهن و هر مصالح ساختمانی دیگری قوی‌تر و مستحکمتر است. همین دیوار است که باید رابطه را تغییر دهد و یکسره مرز را از وجود این عملیات سازهای دشمن پاک کند.

در راه هم پیایی به ما می‌گفتند که این دیدار خطرناک است، برای این که از پاسگاه دشمن خوب می‌شود منطقه را با دوربین دید البته فاصله هم نزدیک بود دقیق می‌شود دید و تشخیص داد. به هر حال با اتکا به عنایت خداوندی ما تغییر تصمیم ندادیم و پاسگاهها را بازدید کردیم و در مراجعت آمدیم به قصر شیرین. به قصر شیرین که رسیدیم ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی گفت، خوب است داخل شهر بشویم و شاید مردم بعد بفهمند شما به شهر آمدید و وارد شهر نشدید دلگیر بشوند. این بود که وارد شهر شدیم و مردم با هیجان و احساس دنبال اتومبیل می‌آمدند میدان را دور زدیم و آمدیم به پاسگاههای ژاندارمری که سوار هلی کوپتر شویم جمعیت زیادی هم با ما آمدند. البته مقداری از مشکلات شهرستان را مطرح کردند و یک نفر از میان جمعیت برخاست و صحبت کرد من هم چند جمله‌ای برای آنها صحبت کردم از این که فلسفه ما فلسفه عدم سازش و مقابله و مقاومت و حمله به دشمن است. بعد، سوار هلی کوپتر شدیم به طرف کرمانشاه گویا ساعت هشت و سی دقیقه بود. آمدیم و من هم در دنیای افکار خودم بودم که استاندار کرمانشاه به من گفت شما کمربندتان را بستید، گفتم نه این جا در آسمان برایم معمول نیست کمربند بستن. گفت، هلی کوپتر گویا نقص فنی پیدا کرده. گفتم نقص فنی چه کار به کمربند دارد.

بعد سرهنگ صیاد شیرازی برخاست و باخلبان‌ها صحبت کرد. بعد ظاهراً به اطلاع ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی رسانده بودن. او هم می‌خواست طوری عمل کند که من متوجه نشوم که خطری در پیش است ولی من فهمیده بودم که هلی کوپتر مواجه باخطر است ولی کمربند را نبستم چرا؟ دلیلی هم نداشت. کاملاً حالت اطمینان قلبی داشتم و هیچ نگرانی نسبت به واقعه در من احساس نشد یک دفعه دیدم هلی کوپتر دور می‌زند و من نمی‌دانستم که نقص فنی در چه مرحله‌ای است. چیزهایی است که بعد فهمیدم. بعد دیدم که دارد می‌رود به طرف دهکده‌ای به نظرم رسید که می‌خواهد بنشیند و من از بیرون نگاه کردم چراغها را دیدم، دیدم که اگر بخواهد بنشیند، روی سقفهای خانه‌های مردم می‌نشیند و بعد مصیبت درست می‌کند. فریاد کشیدم که این جا خانه است و نباید این جا بنشیند. دوباره اوجی گرفت و رفت به طرف زمین. این جور به نظر من رسید. دقیقاً به این ترتیب بوده یا نه، این چیزی نیست که من بتوانم اظهار نظر کنم به نظرم رسید مثل یک توپیی که بخورد به زمین و برخیزد. نزدیک زمین هم چنین حالتی داشت. هلی کوپتر تا این که خورد به زمین. یک مرتبه داشت می‌خورد به زمین انتظار یون روبروی من نشسته بود پرید به طرف من و من هم به طرف او به اصطلاح دست به گریبان شدیم مثل حالت کشتی. البته که این حالت کشتی موجب شد که من نه در این پریدن به مقابل خودم صدمه ببینم و نه او به مقابل خودش بخورد و صدمه ببیند هر دو سالم ماندیم. در این موقع ظهیرنژاد فوراً در هلی کوپتر را باز کرد و کاملاً مسلط بر اعصابش بود و یک خصلت برجسته نظامی از خود نشان داد و آن این است که اول رئیس جمهور را از معرکه خطر برون ببرد و دست مرا گرفت که بیرون بروم. من هم بیرون پریدم و گفتم ممکن است هلی کوپتر منفجر شود و من گفتم نه، نگران نباش ولی او گوش نمی‌کرد کسان کشان مرا می‌برد که نکند یک وقت هلی کوپتر منفجر شود تا اینکه ایستادیم. چند نفر دیگر را که پریده بودند هم آمدند بعد من پرسیدم بقیه کجا هستند و دیدم صیاد شیرازی می‌آید و صورتش خون می‌آید. این‌ها را هم که من می‌دیدم به لحاظ آن بود که «کبرا» از بالا نورافکنش را انداخته بود و داشت دور میزد که بنشیند. «به اصطلاح هلی کوپتر محافظ و مادر». اول جایی را

نمی‌دیدم فقط از هلی کوپتر که پایین پریدم عینکم افتاد و نفهمیدم کجا افتاد و می‌دیدم که تکه پاره‌های هلی کوپتر پخش است در اطراف. این می‌گفت به زمین اصابت سختی داشته و موجب شده که قطعات هلی کوپتر جدا شده و این طرف و آن طرف پریده. بعد صیاد شیرازی آمد. بعد رضایی فرمانده سپاه آمد. که عواطف برادرانه از خودش ظاهر کرد و اول مسئله‌ای که پرسید که به شما چیزی نشده و بعد نگران آمد و اول مسئله‌ای که طرح کردند صیاد شیرازی و ظهیر نژاد و این‌ها که چگونه در صورتی که مورد حمله واقع شوند و در آنجا باید از من رئیس جمهوری حفاظت بکنند. بعد «کبرا» نشست و آنها گفتند که من سوار «کبرا» بشوم و بروم و من نپذیرفتم از باب این که من در آنجا به عنوان فرماندگی کل قوا حاضر بودم و نمی‌توانستم همراهان خود را رها کنم و تنها خود را به سلامت بیرون ببرم. «کبرا» بلند شد رفت که خبر بدهد که دیدیم روستائیان جمع شدند اطراف ما حلقه زدند. ظهیر نژاد چون مسئولیت را برعهده خود می‌دید، اصرار داشت که من شناخته نشوم ولی خود مردم حتی بدون عینک در شب شناختند و شروع کردند به شادی و شکرگزاری و سخت شگفت زده شده بودن که هلی کوپتری سقوط بکند، قطعات او این طرف و آن طرف پراکنده شود اما هیچکس کمترین صدمه نبیند. البته سر صیاد شیرازی کمی شکسته بود آن هم چیز جدی نبود. یکی از محافظین من فرهاد هم مانده بود در هلی کوپتر و رفتند او را آوردند. حالا اگر سرش بجایی خورده بود نمی‌دانم به هر حال. از آنجا آورده بودند و از من می‌پرسید کجا بودید؟ از کجا آمدید؟ حالا کجا هستید. به من چی شده و من گفتم شما عاقل بودید عاقلتر شدید. چیزی به شما نشده آرام باش در این جا مسئله‌ای نیست.

زنان کرد روستایی آمدند دست به دعا بستند و بالاخره مردها رفتند و دوتا تراکتور آوردند و یک جیب و آنها اصرار داشتند که ما به ده برویم و با آنها بنشینیم بعد خود آنها هم گفتند ممکن است خطری پیش بیاید و ما زودتر شما را به پاسگاه ژاندارمری برسانیم و ما را در جاده خاکی آوردند به پاسگاه ژاندارمری در راه گاه طبع آدمی مقتضی می‌شود به شوخی و شاید هم این که وضعیت بدون خطر تمام شده بود دلشادی به وجود آورده بود و آماده شوخیها شده بودیم از جمله به استاندار کرمانشاه گفتم شما که نمی‌خواستید بیایید اصرار هم داشتید که نرویم و بعد چطور شد که آمدید بوی شهادت شنیدید. ولی خوب حالا نصیب شما نشد از این قبیل صحبتها برای این که روحیه مطمئنی در جمع ما به وجود بیاید تا رسیدیم به پاسگاه. ظهیر نژاد پرید و فرمانده پاسگاه را احضار کرد ماشین و بالاخره تدارکات دید و روانه شدیم به طرف کرمانشاه. در راه هم نفربرها و قوای ارتش رسیدند و ما را همراهی می‌کردند تا رسیدیم به کرمانشاه نزدیک به بعد از نیمه شب بود. آمدند که قضیه ممکن است منتشر بشود و ضرورتی هم ندارد و مسئله‌ای نبوده است بعد گفتند که خواهی نخواهی سقوط هلی کوپتر چیزی نیست که مردم از آن خبر نشوند. بعد ممکن است دشمن جور دیگری وانمود کند و نگرانی برای مردم بشود به هر حال از ما سئوالی کردند و جوابی دادم و بعد قریب ساعت ۲ صبح بود که روحانیون شهر آمدند کمی دیرتر هم برای استراحت رفته بودم امام جمعه شهر آمده بود و آنچه را که آموختنی است از این حادثه این که هلی کوپتر به طوری که بعد خلبان او خیلی مهارت نشان داد و این که به زمین خورد و منتهای مهارت را به خرج داد و جوری زمین نخورده که سرنشینان از بین بروند. به هر حال مسئله، مسئله فوق العاده نادری است که به این ترتیب نقص فنی پیش بیاید که همه چیز از همه امکانات فنی از دسترس خلبان خارج شود. حتی اتصالش با هلی کوپترهای دیگر او را هم از دست می‌دهد. شب هم باشد و منطقه هم منطقه ناامنی باشد و شناسایی از آن منطقه هم هیچ نباشد و هلی کوپتر زمین بخورد و هر طرفش پراکنده شود و سرنشینان او همه تقریباً مثل این که قبلاً کسی به آنها گفته باشد که هیچ خطری متوجه شما نیست. من حتی یک صدای ناراحتی که نشانه ترس باشد، نشنیدم و این اطمینان قوی که تائید الهی و همان حالت اطمینان دهی و اطمینان قلبی نمی‌توانست باشد. این بسیار آموزنده بود و در این موقع خطر اشخاص که در آنجا بودند نیز قیافه‌های واقعی خودشان را نشان می‌دادند و این قیافه‌ها به من اطمینان می‌داد که اینان امروز کاملاً انسان ایران امروز کاملاً انسانیت نوی در حال پدید آمدن و تولد است و همه نگرانی من این است که این انسان نو پیش از این که پرورده و جوان و شاداب و قوی بشود خدای نکرده تندبادهای فساد اخلاقی، روشهای تخریبی، کینه‌ها، ضدیتها آنچه که روح را مکدر می‌کند این نهال رشد نکنند. بر عهده همه ماست که مراقبت بکنیم این نهالها، قوی، تنومند بشوند. به هر حال آنچه که من از آنجا از همراهان خود دیدم صمیمیت دستپاچه نشدن و خونسرد بودن و اطمینان خاطر و یک حالت بی‌اعتنا و توانا برابر مرگ بود و این نیروی عظیم انقلاب ما در همین خونسردی در برابر خطر و مرگ است. امیدوارم که این گونه انسانها در جامعه ما بسیارتر از بسیار باشند. باز تکرار می‌کنم آنچه که کاملاً شگفتی داشت حالت اطمینان خاطری بوده که همه ما داشتیم که با

خطری مواجه نخواهیم شد هیچ صدایی که حاکی از نگرانی و ترس باشد از هیچ کس بیرون نیامد این بسیار، بسیار مهم است از باب این که حادثه، حادثه‌ای بود که احتمال نجات در آن ضعیف بود.

پس آنچه که می‌شود به طور خلاصه از این حادثه گفت این که، خود خطری بزرگ بود برای سرنشینانش که به طور کلی بی‌تاثیر شد و این به انسان امکان می‌دهد که به حکم تجربه بفهمد پرخطر بود و ما باز هم در تمام مسیر راه آن حالت اطمینان خاطر را داشتیم که هیچ خطری متوجه ما نخواهد شد.

هیچ احساس قبل از وقوعی به من نمی‌گفت که خطری تهدید می‌کند کاملاً مثل این که هیچ خطری نیست و با همان اطمینان خاطر راه را آمدم وسط راه یکجا از مقابل اتومبیلی می‌آمد ظهیرنژاد کلاه نظامی را جلو صورت من گرفت که من دیده نشوم و من به او گفتم که همین کار شما بر می‌انگیزد در طرف مقابل، هیچ نگران نباشد هیچ خطری نیست و مسئله سوم همین که ما در خطر آنهایی که آنجا بودند چهره واقعی یکدیگر را دیدیم و من دیدم که قیافه‌ها هیچ وقت نمی‌توانند ظاهرها بیان‌کننده واقعیت درون باشند بعضیها عواطف سرشار دارند که ظاهر نمی‌کنند یا کم‌ظاهر می‌کنند بعضیها توانایی و خونسردی تسلط بر خود دارند که این را در آنجا می‌توانند از خود نشان بدهند و من از هر دو گروه در جمع ما بودم.

اما خوشبختانه کسی در آن جمع حالت ترس و وحشتی را بیان نکرد و به نظر من امتحانی بود برای آن جمع تا بدانند مکتبی و غیر مکتبی چیست، آن حالت اتکا به خداوند و آن اطمینان خاطر در قبال خطر و این که مرگ مسئله حل‌شده‌ای برای انسان باشد که هر وقت در رسید، در رسید این هست آن اساسی که هرکسی داشت مکتبی است و من بسیار از این حادثه عبرت گرفتم.

از باب این که انسان باید بدون اعتنای به مشکلات و مسایل به راه خود برود و نترسد از مشکلات و بدانند که خدا قویتر و بزرگتر از همه است و به بهترین وجه خود را در آنجا بر ما نمایان ساخت قدرت و توانایی شگرف خداوندی بر ما که این حالت یک درصد در اینجا به من درس داد که تا چند لحظه دیگر راحت بشوند و در آن حالت که مرگ را در یک لحظه و دو لحظه می‌دید یک قدرت را از او دیدیم و انشاءالله در آینده بیشتر از گذشته اتکا خواهیم کرد و از حادثه‌ها نخواهیم ترسید. ساعت ۲ بعد از نیمه شب من به رختخواب رفتم تا از این روز پرحادثه بیاسیم.

شنبه ۲۵ مردادماه ۱۳۵۹

صبح که از خواب برخاستم، بدنم کوفته بود و طبیعی است این کوفتگی ناشی از سانحه شب پیش بود ساعت هشت و نیم صبح به ستاد لشکر رفتم و جلسه‌ای با فرماندهان ارتش و سپاه تشکیل شد. با مطالبی درباره نیازمندیها و احتیاجات منطقه از جهت نیروهای دفاعی این مطالب مفصل است و بیان و انتشار آنها هم با ضرورت کارهای نظامی سازگار نیست. اشکالات، ایرادات و انتقادات طرح شدند. و جلسه نزدیک یازده و نیم تمام شد و بعد عازم سفر به پاوه شدم. بیرون ساختمان مدیر کل راه استان آمد و درباره اسفالت راههای مرزی و این که اسفالت سرد است و مشکلاتی را که با آن مواجه هستند صحبت کرد و من گفتم خوب، با توجه به خطرات موجود، آسفالت سرد نمی‌تواند مشکلی را حل کند و او گفت برای اسفالت گرم دو کارخانه اسفالت سازی باید اینجا منتقل شود و قیر و سنگ شکن نیز لازم است. بعد با هلیکوپتر به پاوه رفتیم. در پاوه شهر در دره‌ای است و دامنه کوه و خانه‌ها در دامنه کوه ساخته شده است و پر از باغ و درخت و بسیار زیبا و مصفاست. مردم بر مزار شهدا در بالای شهر جمع شده بودند. چون من عینک نداشتم مرا نشناختند تا این که رسیدم به محل مردم. بعد پیاده شدم و مردم شناختند و احساسات گرم و صمیمانه و شورانگیزی را اظهار کردند و من با زحمت تامزار شهدا رفتم. در آنجا برای مردم صحبت کردم و از ضرورت وحدت اسلامی حرف زدم از خاطره سقوط هلی کوپتر و محبتهای مردم روستایی کرد صحبت کردم و مردم هم با گرمی و صمیمیت مطالب را بالاتفاق تائید می‌کردند نزدیک ساعت ۹ با هلیکوپتر به کرمانشاه برگشتم تا ساعت چهار با واحدها

صحبت شد و آن وقت به جلسه علمای شهر رفته علمای شهر مسایلی داشتند که مطرح کردند عدم همکاری ارگانهای اجرایی و غیره با روحانیت، کمربند فقر بر گرد کرمانشاه که قبلاً هم صحبت کردم و این که مردم از هر جا که مانده و درمانده شوند به سوی شهر روی می آورند و در حاشیه شهر، دور تا دور شهر کمربندی از کلبه های فقیرنشین قرار گرفته و این ها خودشان از فقر طبیعتاً به کارهای مختلف کشانده می شوند و من این مطلب را گفتم که تا وقتی ما برگرد شهرهایمان و اگر راست تر بخواهی در درون و بیرون شهرهایمان یک رشته کمربندهای فقر داریم نمی توانیم به خود و به دیگران بقبولانیم که جمهوری ما اسلامی شده و اسلام مستقر شده است برای این که کمربندها را از بین ببریم باید این حالت فعلی را که در واقع می شود گفت یک رشته کمربند فقر است، از بین ببریم مسئله سومی که طرح کردند وضع بهداری کرمانشاه بود. مسئله چهارم انتخابات بود و می خواستند که مرحله اول انتخابات کوتاه بشود و می گفتند بازرسهایی که آمدند با ما تماس نگرفتند و درست و راست از کم و بیش هایی که در کار انتخابات بوده است اطلاع ندارند. بعد چگونگی ارتباط با ریاست جمهوری را، که گاهی اگر مطالبی دارند تماس بگیرند، تنظیم رابطه.

بعد درباره امنیت منطقه و وضعیت در مرزها و رسیدگی به وضع کسانی که از مرزها دفاع می کنند از جهت تأمین اسلحه و ارزاق عمومی. بعد مسئله پاکسازی در ادارات مطرح شد و گفتند کسانی را که مصلح هستند پاکسازی نکنند و غیر مصلحها و ناپاکها را پاکسازی کنند و از این جهت نگرانی داشتند و بعضی می گفتند وضع ارزاق شهر، وضع نان و میوه و این ها خوب نیست و گران است. بعد در دادگاهها می گفتند که عده ای هستند دخالت می کنند و از یک محاکمه نیم ساعته آقای رازی زاده حاکم شرع صحبت کردند البته یک سندی هم به نظر من رسانده شد. در این مجلس نبود در جای دیگر - یازده نفر فهرست بود و زیر آن نوشته شده بود «ده نفر بالا را اعدام کنید». این سند حکایت از این داشت که قاضی توجه نکرده که یازده نفر در لیست هستند، و نه ده نفر. البته به من گفتند که حتی پرونده و این حرفها هم برای این یازده نفر تشکیل نشده، تمام پرونده شان همین یک ورقه است و البته باید یک کسی را فرستاد تا تحقیق جدی بکند و این که کارهای بسیاری از این قبیل گفته شد درباره دادگاه. بعد از وضع هیئت هفت نفری آنجا شکایت کردند که روحانیت را شرکت نمی دهند در این هیئت. بالاخره از مشکل بیکاری که این جا بیشتر از جاهای دیگر است.

بعد از جلسه، با علما به مسجد بروجرودی رفته و به دعوت علما که به مناسبتی جمع شده بودند کمی برای آنان صحبت کردم. وقتی از پایه برگشتم با مسئله مهم دیگری مواجه شدم و آن تلگرام امام بود از توجه امام و از پیام محبت آمیز و دعای خیر ایشان شاد و سپاسگزار شدم و جوابی خطاب به امام تهیه و مخابره کردم. بعد از مسجد به خانه کسی که دو روز پا به پای ما از صبح تا نیمه شب همراه بود و صاحبخانه ما در پذیرایی هم محسوب می شد آمدم و در جمع علمای شهر خداحافظی کردم و از محبتهای صاحب خانه و همسرش تشکر کردم. بعد از خداحافظی آمدم برای آمدن به تهران. در تهران از هواپیما که پایین آمدم روی دست مردم به هر سو کشانده می شدم بالاخره بعد از طی مراحل یعنی موج احساس گرمی و صمیمیت و برادری من را به اتاقی آوردند و مدتی در آنجا نشستیم. سوار اتوبوسی شدم و به نزد مادرم رفتم. بعد تا نیمه شب در آنجا بودیم و بعد از نیمه شب به اقامتگاهم آمدم و این روز هم به این ترتیب به پایان رسید.

یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۵۹

امروز پیش از رفتن به دیدن امام مسئله ای برایم پیش نیامد. به جز این که وزیر صنایع تلفن کرده بود که معاون وزارت کشاورزی، کسانی را که کارشان توزیع گوشت در شهرهای کشور بود گرفته اند چرا؟ معلوم نیست. می توان گفت این هم مثل بقیه موارد که در آن نوار کذایی آمده است مانع پیشرفت هر کاری شد و چون آن کار هم داشت جنبه قطعی پیدا می کرد مسئول آن را گرفتند. می توان هم گفت شاید تقصیرهایی هم داشتند. ولی خوب اگر تقصیرهایی هم داشتند چرا در این ۱۸ ماه هیچکس از تقصیرهای آنها نپرسید؟

به هر حال یک دست مرموز و سری است که هر جا عمل می‌کند و جلو انجام قطعی هرکاری را می‌گیرد. چه وقت ما از این دست آسوده خواهیم شد؟ بسته به لطف خداست و کوشش ما و آگاهی مردم. ساعت ۱۱ نزد امام رفتیم. وقتی وارد شدم قیافه امام بسیار شاد و خندان بود دست مرا در دست گرفتند و چند مرتبه گفتند الحمدالله، الحمدالله، الحمدالله با امام مدتی درباره وضعیت دفاعی خودمان در غرب کشور صحبت کردم و بعد از کم و کسری ها و نواقص کارمان حرف زدیم. بعد هم مذاکره دیگری پیش نیامد. وقتی برمی‌خاستیم ایشان گفتند بیشتر احتیاط کنید. برای حفظ جان خودتان این که این بار از خطر رستید نشانه آنست که خدا با ماست و می‌خواهد که شما بیشتر خدمت کنید.

و من امیدوارم که اسباب این خدمت در اختیار من قرار بگیرد. بقیه روز به کارهای جاری گذشت. تا شب.

دوشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۵۹

این روزها، فرصت کمتر است برای ضبط گزارش کار روزانه و وقتی نمی‌ماند. یادداشتها هم آن گویایی را از دست می‌دهند و حتی خود این یادداشت هم از دسترس خارج می‌شوند. از هفته پیش که من تا روز جمعه، شنبه و یکشنبه را گفتم دیگر مطلب زنده‌ای در ذهنم نیست، آنچه به یادمانده از سه شنبه عید فطر و دیدار با امام است که دیداری طولانی بود و در مورد مسایلی گفتگو شد که الآن وقت بازگو کردن آن نیست. گزارشهایی به امام داده بودند، بجز تفتین نمی‌توان نامی به آن داد که روز بعد، گزارش دهنده را شناختم و باید پیگیری کنیم که معلوم شود انگیزه او از تفتین چنین گزارش‌هایی چیست؟ گرچه این انگیزه بر من معلوم است. مطلبی را امام گفتند که آقای امامی کاشانی به ایشان گفته‌اند درباره نخست وزیر من آن شب پس از بازگشت از کاشان این مطلب را به صورت حقیقی به آقای امامی کاشانی معین کردم و روز بعد آن را به همراه یک نامه برای امام فرستادم این مقدار هم که درباره این روز می‌گویم برای اینست که فرصت بیشتری نیست، بماند برای وقتی دیگر، بنابراین از آن هفته مطلب تازه‌ای بجز آنچه گفتم در ذهن من نماند به جز چهارشنبه شب که آن نامه را وقتی برای امام فرستادم. شب در محل دفتر هماهنگی مردم، بزرگداشت مدرس را برگزار می‌کردند، میزگرد بود و احمدآقا فرزند امام هم به آنجا آمد و به اتفاق، پیش مهدوی کنی رفتیم، مسایلی مطرح شد که مهمترین آن اشاره به گروگانها بود که مطالبی گفته شد و جزئیات آنرا به بعد می‌گذارم تا در موقع خود بازگو کنم.

پنجشنبه هم به همدان رفتیم، از پایگاه هوایی نوزه دیدن کردم در آنجا مطلب قابل بیان این بود که پس از بازدید کوشیدیم صحبتی با خلبانها بکنم تا گفت و شنودها انجام شود و به این ترتیب به حقیقت وضع پی ببرم و تلاش کردم که روحیه پایگاه یک روحیه قوی بشود، برای وضعیتی که ممکن است پیش بیاید بعد به شهر رفتیم و در شهر با علما و مسئولان شهر در مورد مسائل و مشکلات شهر گفتگو کردیم، در اینجا یک نوع مسایل و مشکلاتی هست که همان مسایل و همان مشکلات ما را در وضعی قرار داده که من به آن وضع بن بست می‌گویم. یعنی خود ما وضعیتی فراهم آورده‌ایم و خودمان مهره‌ها را چنان در مقابل هم چیده‌ایم که عملاً یک حالت فلج پیش آمده و عملاً کار پیش نمی‌رود در آنجا هم ما با یک نوع مشکل روبه رو هستیم و این مسایل هم یک راه حل منطقه‌ای نمی‌جوید، بلکه باید سراسری و از پایه چاره شود. برای مردم هم صحبت کردم که تا حالا لابد پخش شده است.

می‌ماند هفته بعد از حادثه هلی کوپتر که من تا یکشنبه صحبت کرده بودم و حالا درباره روز دوشنبه به بعد، روز دوشنبه صبح مسایل جاری به کنار، اول رئیس مجلس آمد برای دیدار. بعد آقای رجایی آمد و مطلب اساسی راجع به دولت نگفت، جز راجع به وزیر دفاع. بعد از ظهر ۲ الی ۳ مصاحبه مطبوعاتی با مخبرین خارجی انجام دادم، سپس وکلای مجلس آمدند، آنها مطالبی که عنوان کردند از این قرار بود، یکی از آنها گفت، مسئله‌ای که در جنوب خراسان مطرح است یکی این است که راه وجود ندارد و بسیاری مشکلات و عده‌ای در لباس مذهب توطنه می‌کنند و نماینده‌ای پیشنهاد کرد برادری از اهل تسنن به عنوان وزیر مشاور برگزیده شود که پیشنهاد جالبی است و ضرورت دفاع هوایی مناطق مرزی مطرح شد و دامداران شهر اصفهان

آمدند نامه‌ای هم به وزیر کشاورزی نوشته بود، این‌ها می‌گفتند، کسی به وضعیتشان نمی‌رسد و استاندار اصفهان هم عملاً توانا به کاری نیست. پس از آن آقای موسوی اردبیلی نماینده اردبیل آمده بود و می‌خواست از من قول بگیرد برای مسافرت به اردبیل، که حالا دارم یعنی یکشنبه دوم شهریور یک طومار ۳۰ متری از اردبیل آورده‌اند که مردم مرا دعوت به شهرستان می‌کنند تا وضعیت و مشکل شهرستان را ببینم تا بلکه راه حلی برای مشکلاتشان پیدا شود. درباره این که مردم از ما چه انتظار دارند مصاحبه‌ای انجام دادم (۲ شهریور) گفتم این را در گزارش امروز مطرح می‌کنم. عجلتاً برای این که مردم مرا دعوت می‌کنند عمده این است که روحیه کار و تلاش را در مردم بدمیم، به آنها امید بدهیم و مقداری هم نظم و انضباط و امنیت تا بلکه کارها به روال بیفتد. این طور که به من می‌گویند مسافرتها مفید است، محیط را گرم و آن حالتهای برخورد را کم می‌کند. و میل و تلاش به کار را زیاد می‌کند و احتمالاً در بعضی محل‌ها به آن مشکلات رسیدگی و رفع می‌شود اما برای خود من این درس بزرگ را دارد که آن گیرها و آن مشکلات عمومی را ضبط می‌کنم و در صورتی که یک هماهنگی بتوانیم به وجود بیاوریم با فهمیدن این مسایل، راه حلها و رهنمودهایی برای آنها می‌توانیم پیدا بکنیم. در هر حال رفتن به نقاطی که در گذشته و هم در دوره انقلاب کمتر کسی یا اصلاً کسی به آنجا نرفته است، کمترین فایده‌اش اینست که روشن می‌شود منتخبان مردم نگران سرنوشت همه مردم ایران هستند و مایلند تا می‌توانند به حل مشکلات برسند. بعد به جلسه وزیران آمد، مسایلی در آنجا مطرح شد از آن جمله است ترکیب دولت جدید و من نظرهای خودم را دادم و مشکلات را توضیح دادم برای وزیرانی که حالا دیگر باید جای خود را به دولت جدید بسپارند.

سه شنبه ۲۸ مرداد ۱۳۵۹

صبح این گزارشها را خواندم. گزارشی درباره نیروی هوایی، گزارشی درباره مس غنی آباد، گزارشی درباره استفاده از عنوان کمک به نهضت‌های آزادیبخش برای مبارزه بر سر قدرت در داخل کشور، گزارش یک کارمند زن درباره وضع بد کارمندان بندرعباس، گزارش درباره قوچان و ارتش در آن نواحی گزارش یک محافظ درباره سرپرست خود، گزارش درباره یک منطقه عشایری، پس از خواندن این گزارشها آقای محلاتی آمد. مدتی درباره رابطه با سپاه صحبت کردیم بعد، هیئت پاکسازی ارتش آمد، استاندار آذربایجان غربی آمد و گزارشهایی درباره شهرهای مختلف و تدارکاتی که ضدانقلاب می‌چیند که انطباق داشت درباره توطئه عمومی دشمن که به ما داده بودند، درباره عدم هماهنگی ارتش و ژاندارمی در آن ناحیه گزارشی داد و مطالبی که باید در کمیسیون طرح و مورد رسیدگی قرار بگیرد. بعد گزارشی درباره صنعت اتومبیل سازی که کارمندان و کارگران آن واحد هر یک وانتهی می‌خواهند و رسیدگی به درخواستهای نمایندگان نسبت به حوزه انتخابیه خودش و بعد هم به منزل آقای هاشمی رفسنجانی رفتم و در آنجا مطلب مهمی که به میان آمد، تنظیم رابطه با رئیس مجلس بود که گزارشهای کم و زیاد دارد وضع را بد نکند و اما...

چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۵۹

روز پیش گزارشی درباره کارکنان مسلمان ذوب آهن آوردند و درباره کمبود ذغال و خطرات ناشی از آن و این که خدای ناکرده کوره از کار بیفتد،

صحبت کرد روز بعد مدیر عامل ذوب آهن اصفهان آمد و گفت ذغال آلمانی به صفر رسیده، مقداری ذغال خریدند که تا یک ماه دیگر می‌رسد. راجع به ذغال کرمان گفت تولیدش خوب است. ولی اگر بخواهیم کوره دوم را راه بیندازیم تولید ذغال کم و در مازندران هم تولید خوب انجام نمی‌گیرد و اگر کارخانه‌ای که با گاز به کار می‌افتد، شروع شود در مجموع ۷ میلیون تن آهن تولید می‌کنیم که از وابستگی و واردکردن رها می‌شویم و می‌گفت که اگر ۶۰۰ هزار تن فعلی با کوره بعدی راه بیفتد می‌شود ۲ میلیون تن و این خود درآمدی خواهد داشت حدود ۹ میلیارد و به لحاظ این که آن کوره به کار نیفتاده ما کسری را که حدود ۴ میلیون تن است از خارج وارد و مقدار زیادی ارزش بدهیم و این نفع را هم نبریم و بابت ذوب آهن ضرر هم بدهیم و اما کوره گازی هم قرارداد را این دفعه که به اروپا رفت، توانست با اتریشیها منعقد بکند و این کوره گازی قرار بود ماه اردیبهشت به کار بیفتد ولی به لحاظ محاصره اقتصادی به کار نیفتاده و حالا به اتریشیها باید امیدوار بود که بیایند و آن کارخانه و کارخانه دیگری را به کار بیندازند که هر دو تولیدی در حدود ۸ میلیون تن به ما بدهند که آن وقت ما از لحاظ آهن خود کفا می‌شویم اما وقتی ما به لحاظ محاصره اقتصادی این کارخانه‌ها را بیندازیم، باید که ارزش بیشتری به خارج بدهیم.

بعد، آقای مهندس بازرگان آمد و گزارشی از کسی که نزد او آمده و تهدیداتی کرده و احتمالاً آن هم جریانی است از جریانات توطئه که دادم پیگیری و تعقیب بکنند. بعد رئیس دانشگاه سیستان و بلوچستان آمد و گفت شخصی به اسم خادم که کارمند دانشگاه بوده و می‌فروش بوده و قبلاً تاج می‌ساخته، حالا پاکسازی شده آقای موسوی اردبیلی و آقای قدوسی هم نوشته‌اند که پاکسازی نشود ولی می‌شود. رفتار با بلوچها هم بد است که عکس العمل خواهد داشت. بعد، گروهی که مسئله امنیتی مهمی را تعقیب می‌کنند با نقشه‌های مهمی از گروهی و فرقه‌ها که تهیه کرده‌اند نزد من آمدند که چون بنظرم رسید مسئله حیاتی و جدی است و شاید هم لازم باشد یک روزی همین نقشه‌ها و اسناد را پیش امام ببرم و به نظر ایشان برسانم. سپس صاحب‌ای مطبوعاتی انجام دادم. بعد سفیر کره شمالی در مورد همکاری پیرامون ساختن مترو، بهداری، نیرو و بهره برداری از معادن و پیام دوستی که رئیس جمهوری کره شمالی فرستاده بود و دعوای دو کره صحبت شد. بعد هیئتی که برای بررسی نقائص هلی کوپتر رفته بودند، آمدند گزارشی دادند، هر چند دقیق و کامل نیست ولی از محتوای آن پیدا بود که منطقه پرخطری بوده که شاید لحظات و نحوه عمل ما در آن ثانیه می‌توانسته در سرنوشت و حیات ما اثر کند مثلاً می‌گفتند اگر مطابق معمول جعبه دنده باید به طرف اتاق هلی کوپتر فرو می‌آمد و اگر اول به سر ما فرود می‌آمد ممکن بود ما زنده در نرویم و بسیاری این گونه مسایل که همه حکایت از فراهم بودن اسباب مرگ می‌کرد ولی همان طوری که شاعر گفته:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

همین هیئت عنوان کرد که گروهی به آزار و اذیت روستاییانی که به ما کمک کرده بودند، پرداخته و حتی به یک زن روستایی تجاوز کرده‌اند و این که ده را از بالا با راکت زده‌اند که این گرچه باید فرستاد برای رسیدگی، ولی ما باید بگوییم، به مردم که مسایل را از طریق عقیده باید حل کرد نه زور بعد از آنها فرمانده نیروهای هوایی و دریایی آمدند از آن جمله مسایلی که مطرح شد شایعات ضدانقلاب در مورد فرار فلان هواپیما و هلی کوپتر بود که به شدت از سوی ضدانقلاب مطرح می‌شود. هدف اینست که بگویند همین وسایل فراری است که در اختیار ضدانقلاب می‌گیرد مسئله دیگر این که باید جامعه را آماده قبول سختی‌ها کرده در این روز دیگر مطلب قابل ذکری نیست جز گزارشی که صرف در مورد یزد تهیه کرده بود درباره سرمایه‌گذاریهایی که نظام بانکی می‌تواند در رشته‌های مختلف بکند که جالب بود. لازم است که ما با بسیج دستگاههای بانکی به طرف اقتصادی دیگری برویم.

صبح قبل از رفتن، گفتگو داشتیم با کسانی که قطعات یدکی می‌خواهند برای ما تهیه کنند که تا به حال هم توفیقی در این زمینه دست نداده و دنبال راه حل این مشکل بودیم، حال به چه طریقی راه حل این مشکل پیدا شود، مسئله‌ای است که امیدواریم در آینده بتوانیم آن را حل کنیم. بعد، دختران و پسران فارس آمده بودند و راجع به جهاد و بنیاد مستضعفان و خود مستضعفان فارس صحبت می‌کردند و بعد، ما رفتیم بسوی کرمان. در کرمان وارد شدم و نخست به محل اجتماع مردم رفتم و برای آنها صحبت کردم. بعد از نهار آقای احمدی آمد که در آنجا چهل مدرسه ایجاد کرده و این طور که گفتند مردی است کوشا و جانبدار مستضعفان و محرومان، گفتند این جا افرادی هستند که روزی دو تومان بیشتر مزد ندارند و از قالیبافان کودک و دختران جوانی که قربانی قالیبافی می‌شوند، صحبت کرد و در حین صحبت به هیجان آمد و گریست و گفت این جا افرادی هم هستند که روزی یک میلیون و بیشتر دارند و من هم در جواب به کوتاهی گفتم.

خوب دقیق که بشویم می‌بینیم اکنون ما مواجه هستیم با یک جریان فریب، جریانی که کوشش می‌کند نسل جوان را سرگرم شعار بکند. و در عمل چنان تقابل‌هایی میان سازمانهای مختلف به وجود بیاورد که رکود باشد و هیچ کار جدی پیش نرود و تمام هیجان و انرژی و کارمایه جامعه در همین برخوردهای شفاهی و خطابی و شعاری خلاصه بشود تا وقتی که این کار مایه انقلابی به تدریج از گرمی و شدت بیفتد و نظام پیشین استوار برجا بماند و ادامه پیدا کند. بنابراین، کار اساسی این است که این سازمان را از بنیاد، ما تغییر دهیم و این محتاج اجرای برنامه جامعی است یک دولتی است هماهنگ، مصمم، دارای دید روشن و این که بتواند کار را انجام دهد و موانع و مشکلاتی برای او ایجاد نشود و او در بن بست نماند و گرنه قوانین ممکن است پیاپی تصویب بشوند چنان که در دوره شورای انقلاب تصویب شدند، اما در عمل همانهایی به عمل درآید که کاری به کار نظام اجتماعی که سازنده استبداد پیشین بوده، نداشته باشد پس اگر ما می‌خواهیم مشکل مستضعف و مستکبر را در ایران حل کنیم این بازگشت به همان سخن دائمی ماست که آن مقدار که ما می‌پردازیم به افراد، باید بپردازیم و روابط میان گروهها و آن رابطه‌ها را از بنیاد تغییر بدهیم تا مستضعفان مطمئن بشوند که انقلابی به سود آنها انجام شده است.

بعد از آنجا به معدن ذغال سنگ رفتیم و از دو معدن دیدن کردیم مردم و کارگران معادن با هیجان و شور زایدالوصفی ما را پذیرفتند و من هم برای آنها صحبت کردم، از این که نسل امروز نسلی نیست که راحت بطلبد و امتیاز بخواهد. نسلی است که باید در او روحیه کار روز به روز قوی تر بشود و او این را بپذیرد که برای بیرون بردن ایران از وابستگی و عقب ماندگی این نسل باید حماسه بسازد و این حماسه را با کار و تلاش بسازد و در قبول محرومیت و رنج و قبول این معنی که برای ساختن ایران مستقل اسلامی، این نسل باید ایثار و قربانی شدن را بپذیرد. بعد از آنجا به کارخانه شستشوی ذغال رفتیم و در آنجا برای کارگران صحبت کوتاهی کردم و پیش از من کسی که گمان کرده بود این سخن من که تولید ذغال کم شده بنابراین احتمالاً ذوب آهن صدمه خواهد دید، ناظر است به مراجعه چند طاغوتی که تصفیه شده‌اند و من رفع اشتباه از او کردم که نه من این‌ها را اصلاً ندیده‌ام مراجعه کنندگان کارکنان مسلمان ذوب آهن بوده‌اند و بالاخره کسانی هم فرستاده بودیم برای حل مشکلات به ذوب آهن که در کرمان به ما پیوستند و گزارش جامعی به من دادند و من در یکی از همین سخنرانی‌ها برای کارگران از پنج مشکل صنعت ذوب آهن برای آنها حرف زدم. که یکی همان مسئله مواد اولیه است، ذغال و خود آهن که اگر به اندازه تولید نشود طبیعی است که ما نخواهیم توانست این دستگاهها را به کار بیاوریم. مسئله دوم وابستگی فنی است که الآن چون ما در محاصره هستیم کارخانه‌های گازی به موقع به کار نیفتادند و خود این‌ها چقدر خسارت برای ما به بار می‌آورد. سومین مشکلی که برایشان شرح دادم مسئله اضافی بودن نیروی کار است که بیشتر از آنچه که کارگر لازم است این صنعت، کارگر در اختیار دارد که اگر ما صنایع تولید را بتوانیم بالا ببریم. یعنی همه کارخانه‌ها را به کار بیندازیم طبیعی است که این مسئله حل می‌شود اما اگر نتوانیم، در حال حاضر اضافه باری است سنگین بر هزینه‌های این کارخانه. چهارمین مشکل مسئله اداره است، محیط اجتماعی کار و اداره این صنعت بزرگ و این که در همین اداره کردن هم طبیعی است که مشکلات بسیاری حل شده ولی دوباره ایجاد شده است و هنوز هم این مشکلات کم و بیش وجود دارند و بالاخره مشکل پنجم وجود صنایع دیگر که در مجموع بتوان صنایع ذوب آهن را صنایع سودآوری شمرد و اگر این مشکلات پنج گانه را حل نکنیم، خود این صنعت به صورت یکی از مشکلات مهم کشور و صنعتی که کارش خوردن منابع صنعت ماست یعنی باید مقداری از درآمد نفت را هم خرج آن بکنیم باقی خواهد ماند و یکی کشوری که بخواهد انقلابی

را پیش ببرد، طبیعی است که چنین وضعی را نمی‌تواند تحمل کند. بعد از آنجا به زرد آمدیم شب بود و ابراز احساسات مردم برآستی قدر و اندازه نمی‌شناخت و بار دیگر همان احساس شرمندگی که این همه گرمی و صمیمیت و امید را آیا ما توانایی داریم، به صورت خدمت مشخص و ملموسی پاسخ دهیم یا خیر؟ برای این مردم صحبت کردم و گفتم من امشب این جا نیامدم از مشکلات حرف بزنم یا راه حل مشکلات شهر شما را بگویم و یا به شما وعده‌ای بدهم. آمده‌ام از این نقطه که یک نقطه کارگری است به مردم ایران، به همه آنهایی که به سرنوشت کشور و انقلابشان می‌اندیشند و احساس مسئولیت می‌کنند پیام بدهم که تا در ما روحیه کار به وجود نیاید، کشور نمی‌تواند از بن بستهایی که در آن است بیرون برود و این روحیه را روحانیت، معلمان، روشنفکران، نویسندگان و گویندگان باید در مردم به وجود بیاورند. باید از سازندگی حرف زد و شیوه‌های تحریک‌آمیز را کنار گذاشت و نیروهای نسل امروز را در برخوردها تلف نکرد و جامعه را روی راه تولید و سازندگی برد. تا ما از بحران‌ها به درآئیم و استوار شویم و انقلاب اسلامی را به تحقیق به واقعیت برسانیم.

در همان شب آقای رجایی از تهران تلفن کرد و گفت من چه وقت به تهران برمی‌گردم و می‌پرسید که آیا باید وزیران را به نزد من بیاورد یا نخست اسم و رسم آنها را به من بگوید و من خواستم که اسامی آنها را به من بدهد که ببینم چه کسانی هستند بعد در اجتماع مدیران و مسئولان نهادهای مختلف استان کرمان شرکت کردم. یکی از روحانیون گفت که وضع کشاورزان خوب نیست و قانونی نیز برای آنها وضع نشده است. و من توضیح دادم که قانون برای آنها وضع شده است اما اجرای قانون نه هماهنگ، نه یکسان و نه به طور امید بخش، اجرا نشده است. پس مسئله همان گیر عمومی تاریخی است که قوانین می‌آیند وضع می‌شوند اما مجری پیدا نمی‌کند و یا مجریانی پیدا می‌کند که آنرا نه آن طور که قانونگذار می‌خواهد بلکه آن طور که خود می‌خواهند به صورت‌های گوناگون اجرا می‌کنند، که حتماً یک هماهنگی، عمومی در این زمینه ضرور است. گیریم به این که آیا این قانون باید اجرا بشود و یا نباید اجرا بشود سخن هنوز بسیار است.

جمعه ۳۱ مردادماه ۱۳۵۹

صبح جمعه از سپاه پاسداران زرد دیدن کردیم و من برای آنها کمی صحبت کردم و آنها هم مشکلاتشان را با من در میان گذاشتند از آنجا به راه افتادیم و به طبس آمدیم برای دیدن جایی که ساخته شده بود و جاهایی که ساخته نشده بود. مسئله اولی که با آن روبرو شدیم احساسات بیشتر از گرم و وصف‌ناپذیر مردم بود. اجتماع عظیم شان و فریادهای صمیمی شان و شعارهایشان. در آنجا بسیار کوتاه صحبت کردم به لحاظ این که در این روز بارهای ما سنگین بود و باید از بسیاری جاها دیدن می‌کردیم.

در راه که می‌رفتیم، میان فرماندار و مسئول امور ساختمانی آن منطقه برخورد بود و هرکدام کاری را می‌خواستند یکی می‌خواست ما کارهای انجام شده ویرانه‌های برجای مانده را ببینیم که خواست فرماندار بود و مهندس مسئول ساختن خانه در آنجای خواست آنچه را که انجام گرفته ببینیم و بالاخره ما هر دو را دیدیم هم انجام گرفته‌ها را و هم انجام نگرفته‌ها و این نمونه‌ای است از بسیاری نمونه‌های ناهماهنگی و دیگر این به دستگاه اداری مربوط نیست. بازگشت می‌کند به همان چیزی که ما تحت عنوان اخلاق و پاکیزگی شخصیت مورد بحث قرار می‌دهیم. آنها در اتوبوسی که ما را این طرف، آن طرف می‌برد به جر و بحث مشغول بودند و من هم مطابق معمول کوششی برای این که این جر و بحثها قطع شود نکردم، بلکه بالعکس ترجیح دادم با دقت آنها را بدون این که نشان دهم مواظبم، گوش بدهم تا ببینم از این برخوردهایشان که جنبه تقریباً نوعی بحث آزاد البته با کمی خشونت داشت حقیقت را می‌توانم بدست آورم یا نه.

به روستای محمدآباد هم رفتیم از آنجا هم دیدن کردیم و چند کلمه‌ای با مردم صحبت کردیم. از آنها پرسیدم که مشکلات و دردهایشان چیست و

کارهای ساختمانی چگونه پیشرفت می‌کند و آنها گفتند و ایراد داشتند که کارهای ساختمانی با دقت انجام نمی‌گیرد و بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که یک عده‌ای اهل خبره باید بروند محل را یک بار دیگر ارزیابی کنند ببینند آیا سریعتر و بهتر می‌توان انجام داد، چگونه با مشارکت خود مردم می‌توان این مشکل را زودتر از میان برداشت.

بعد از طبس به فردوس رفتیم، همان احساسات، همان صمیمیت و همان فریادها، همان گرمی به علاوه این که ما در فردوس میهمان سپاه بودیم. برای نخستین بار من دیدم که نظافت به کمال است و قیافه‌ها شاد است و صمیمی و اعصاب راحت. و این طور که نماینده آن شهر، آقای فردوسی گفتند در این جا هیچ گونه مشکلی از جهت عدم هماهنگی میان نهادها وجود ندارد و همه با هم با صمیمیت کار می‌کنند و من بسیار خوشحال شدم، چون ظاهر را بیانگر درون می‌دانم البته در حدی که جو غالب، ظاهر را تابع خود نکند چون در این صورت نه تنها بیانگر درون نیست بلکه نقطه مقابلی هم هست و بسیاری از این داستانها درباره تضاد برون و درون گفته و شنیدیم و می‌گوییم و می‌شنوند ما اگر فرض کنیم که درون تکلیفش معلوم است و برون هم دلیلی نمی‌بیند که از غیر درون پیروی بکند ناچاراً رنگ رخسار گواهی می‌دهد از سر ضمیر. بنابراین، نظافت ظاهری این سپاه را علامت نظافت باطنی این سپاه تلقی کردیم و همان طور که گفتیم بسیار بسیار شاد شدم و لذت بردم امیدوارم این نمونه یک الگو برای همه سپاه در همه شهرها باشد و آنها هم در نظافت ظاهری به عنوان نشانه‌ای از نظافت باطنی بکشند بعد از آنجا رفتیم محلی را که ساخته بودند دو اطاقه با حیاط کوچک دیدن کردم باز مردم آن محل و خود شهر جمع شده بودند و مشکل بود، حتی دیدن ساده به لحاظ هجوم مردم و احساسات صمیمانه شان این طور که یادم می‌آید در فردوس یک محل دیگر را هم قبل از رفتن به گناباد بازدید کردیم و بعد رفتیم به گناباد در آنجا هم اجتماع مردم عظیم، احساساتشان گرم و صمیمانه، جدی و دلگرم کننده بود.

در آنجا من مفصل حرف زدیم راجع به نظام اجتماعی و این که اگر ما به جای امور روبنایی که فعلاً بدانها ساخت مشغولیم و پاره‌ای مسایل کاملاً ذهنی و انحرافی به تغییر بنیادی این نظام نپردازیم، مستکبران می‌توانند از نو، حتی از نو نیز بی‌معنی است، آنه می‌توانند سلطه خود را ادامه دهند و اشکال جدیدی و مناسب با موقعیت پیدا کنند و حاکم نکنند بر کشور.

بعد از این صحبت در گناباد به محل فرمانداری رفتیم، مردم یک روستا که آمده بودند و دیر رسیده بودند. با آنها نیز کمی صحبت کردیم و در فرمانداری به تدریج اول مسئولان جهاد سازندگی آمده بودند و همان مسئله تصفیه‌ای که این روزها در آموزش و پرورش، در جهاد در سپاه در همه جا به راه افتاد بازگو کردم که به صرف این که اینها موافق با رئیس جمهور هستند مورد تصفیه واقع می‌شوند.

و این هم از شگفتیهای زمان است کسانی که طرفدار رئیس جمهور، رئیس قوه اجرایی، مملکت هستند، به وسیله دستگاههایی که فرض اینست که تحت ریاست او هستند، تصفیه بشوند و گفتند که چگونه این خطر هست که به جای کار اصلی، کارهای دیگری را به جهاد تحمیل بکنند بعد افراد سپاه آمدند و نامه‌ای مفصل را هم امضا کرده بودند که یک فرمانده‌ای برای آنها قرار دادند که آن فرمانده به اصطلاح حزبی است و بنا بر بیرون کردن هر کس که مخالف آن خط باشد گذاشته خصوصاً موافق رئیس جمهور، بعد روحانی شهر آمد. یکی از روحانیون شهر همین مطالب را بازگو کرد و گفت که کسانی که در رژیم سابق بودند با آن رژیم هماهنگی داشتند و حضور عاری از مهر برس بودند و حالا هم همانها نبض امور را در دست دارند و کارها را می‌چرخانند و قدرت محلی را قبضه کردند.

بعد فرمانداران منطقه و استاندار آمدند آنها هم همان مشکلاتی که من شمردم برای منطقه خودشان شمردند و آن اینست که مناطق جنوب خراسان همان مشکلاتی را که مناطق کرمان دارند، بلکه شدیدتر دارد می‌باشند.